

مزاری

9

بازخوانی هویت گم شده

شامل:

- متن سخنرانی استاد جوادی در سالگروه رهبر شهید - مشهد
- مزاری فراتر از احساس
- مزاری و انسانی شدن سیاست
- در مسپایی که باید از افشار آموخت
- تعامل حکومتها با هزاره ها

تهیه و تکثیر:

علماء، دانشجویان و مهاجرین مقیم مشهد

یاد آوری:

این مجموعه که به همت جمعی از علماء و دانشجویان و مهاجرین مقیم مشهد تهیه گردیده شامل دوسخترانی و سه مقاله از استاد محمد سرور جوادی می باشد.

محمد سور جوادی در سال ۱۳۴۷ در ولسوالی ورس ولایت بامیان، دیده به جهان گشود؛ و دوران کودکی را در همان منطقه، سپری نموده و تحصیلات ابتدائی را در مدارس دینی و دولتی در ولسوالی ورس فرا گرفت و برای تکمیل تحصیلات خود، راهی ایران شد، در حوزه علمیة مشهد و قم تاسطح خارج فقه و اصول درس آموخت، همزمان با فرا گیری علوم دینی، به کاروان جهاد پیوست، باقلم و قدم رایت جهاد را تا پیروزی علیه کفر و الحاد برشانه ها داشت. بطور دایره المعارفی، با سوابق علمی و اجتماعی و سیاسی ایشان، آشنا می شویم:

تحصیلات علوم دینی: خارج فقه و اصول.

تحصیلات دانشگاهی: لیسانس، ژورنالیزم.

سوابق کاری:

عضو تحریه هفته نامه وحدت از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴.

مدیر مسؤل و صاحب امتیاز ماه نامه حکمت از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵.

عضو مؤسسين مرکز فرهنگي نويسندگان افغانستان.

عضو اجرائیه و تحریر فصلنامه سراج از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵.

حضور در جبهه ی مقاومت علیه طالبان در مناطقی مختلف کشور از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰.

ولسوال ورس از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۲.

عضو لوی جرگه قانون اساسی افغانستان اواخر سال ۱۳۸۲.

مدیر مسئول هفته نامه مشارکت ملی از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۵.

نماینده مردم بامیان در ولسی جرگه از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸.

سفرهای علمی، سیاسی:

سفر رسمی پارلمانی به ایتالیا سال ۱۳۸۵.

سفر رسمی به سویدن و مقرناتو سال ۱۳۸۶.

سفر رسمی به ایران به دعوت مجلس ایران سال ۱۳۸۶.

سفر رسمی به مسکو به دعوت اتحادیه بین المللی مهاجرین افغانستانی سال ۱۳۸۷.

سفر رسمی و سخنرانی در کنفرانس بررسی موانع وحدت امت اسلام در مکه سال ۱۳۸۸.

سفر رسمی به دعوت انیستیتوت شرق شناسی روسیه و سخنرانی در کنفرانس امنیت منطقه ی سال ۱۳۹۰.

سفر به ایران به دعوت مهاجرین و سخنرانی به مناسبت هفدهمین سالگرد شهادت رهبر شهید استاد مزاری سال ۱۳۹۰.

متن کامل سخنرانی

بیتا سبت هفدهمین سالگرد شهادت رهبر شهید در مشهد مقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

به روان پاک شهدای اسلام مخصوصا شهید بزرگی که امروز به یادبودش گرد هم آمده ایم، مزاری بزرگ صلواتی ختم کنید....
خدا را سپاسگزارم؛ ووفیق نصیب شد که ضمن رسیدن به پابوسی ثامن الحجج حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در جمع پر شور و بزرگ و معنوی شما حاضر شوم و دقایقی در ارتباط با افکار و اندیشه ها و کارکرد های رهبر شهید مزاری و اینکه او چه کرد و ما در ادامه راهش در کجا قرار داریم؟ صحبت هایی داشته باشم، قبل از اینکه به اصل موضوع بپردازم لازم می دانم از همه دوستان و علماء و هموطنان عزیز مهاجر ودانشجویان و دیگر اقشار وبزرگوارانی که قدم رنجه کرده و لحظاتی مزاحم وقت شان خواهم بود وعزیزانی که در ستاد مردمی برگزاری سالگرد رهبر شهید زحمت کشیده اند و از مسئولین جمهوری اسلامی ایران که

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

مرتبط با امور مهاجرین اینجا انجام وظیفه می کنند و تشریف آورده اند و همچنین دوست عزیزم جناب آقای صدیقی سر کنسول محترم جمهوری اسلامی افغانستان در مشهد و دیگر بزرگواران تشکر و سپاسگزاری داشته باشم.

خوب! ماشاءالله مشهد هم شور و هوای خوبی دارد؛ مشهد در عدل و برابر پیشاور در زمان جهاد مطرح بود و امروز پیشاور تروریست تربیه می کند و انتحاری به افغانستان می فرستد اما بحمد الله مشهد عالم دینی و اهل فرهنگ و دانش و تخصص، گرچه رگه هایی از احساسات دیده می شود.

به هر حال وقتی ما از مزاری سخن می گوئیم و وقتی می گوئیم مزاری به حیث یک رهبر قد علم کرد و امروز می بینیم که مرزهای تنگی که در عصر شهادتش وجود داشت، حدود تنگی حزبی، قومی و... همه شکسته شده و مزاری فراتر از همه اینها مطرح است بلکه امروز مزاری فراتر از احساس و عاطفه ها مطرح است. مزاری شناسی شعوری شده و در حوزه های فکر و اندیشه قابل طرح و بحث است، پس نیاز داریم به اینکه مزاری را درست و علمی معرفی کنیم، جان و هسته آن چیزی را که مطرح کرد و در عمل به دنبالش بود و برای رسیدن به آن قربانی شد را باید خوب بشناسیم.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

در یک کلام؛ دستاورد بزرگ شهید مزاری که امروز رهروان بسیاری را پشت سر خود کشانده و البته کینه توزان و حسودان زیادی را هم دارد این است که مزاری هویت یک جامعه ای را که صد ها سال به طور سیستماتیک شکسته و در هم کوبیده و در زیر پاهای ستم له شده بود بازخوانی کرد.

وقتی که از انهدام سیستماتیک هویت یک جامعه سخن می گوئیم شکافتن این، یک موضوع بسیار مهم است. برای کسانی که می خواهند بازخوانی هویت خود را آغاز کنند یا قبلاً آغاز کرده و ادامه بدهند - که برای نسل نو ما بحث آغاز مطرح است - ضرورت دارد که بشکافند؛ منظور و مقصود از انهدام سیستماتیک چیست؟

مشهورترین چیزی که در ارتباط با منهدم کردن هویت جامعه شیعی و هزارگی در افغانستان شناخته می شود، قتل عام هایی است که به شکل نسل کشی در ادوار مختلف به وقوع پیوسته و برجسته ترین آن، عصر عبدالرحمن است.

اما همه حرف به اینجا ختم نمی شود گرچه زوایای زیادی از آن فجایع هم پوشیده و مکتوم است و فقط آنچه را که عبدالرحمن انجام داده است به شکل بسیار خلاصه و گوشه های بسیار کوچکی از آن در لفافه و قالب صدها دشنام و نثار کردن حرفهای

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

زشت و پلشت به شيعه و هزاره توسط فيض محمد كاتب منعكس و ثبت شده كه اگر وى نمى بود به همين مقدار نيز درج نمى شد.

اما بعد از آن، آنچه كه اتفاق افتاده كه قسما ما بحيث حكايتهاي ازنياكان به ياد داريم، بسيار پيچيده و خطرناك بوده است و همين پيچيدگى باعث شده كه هزاره باقى مانده از قتل عامها خيلى متوجه عمق برنامه هاى انهدام سيستماتيك نشوند و چيزى درين موارد ثبت نشود جز حكايتها.

پدران و ريش سفيدان ما دوراني را كه در واقع در همين دوران شيوه سيستماتيك منهدم سازى هويت يك جامعه برنامه ريزى و تطبيق شده نه تنها بحيث دوره سياه و خطرناك درك كرده نتوانستند بلكه از بخشهاى آن خشنود نيز بوده اند و اين يعنى اينكه قضيه براى شان وارونه و سرچپه معرفى شده بوده است. ماشاهد جنگ و مقاومت بخشى از هزاره ها براى دفاع از سلطنت امان الله نواسه عبدالرحمن هستيم كه حاصلش حاكاهيت نادر شاه جلاد شد و يا خيالى ها مى گفتند « خدا بيا مرزد، دوران ظاهر شاه را » و با همين دعا ظاهر شاه باباى ملت شد، و عنوان باباى ملت را در دوراني گرفت كه قرار بود اراده مردم تطبيق شود. در حالى كه

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

در همین نظام ها برنامه های انهدام سیستماتیک هویت اقوام از جمله هزاره مطرح است ولی سخت پوشیده مانده است.

من چند نمونه را خدمت شما عرض می کنم چون وقتی ما این موارد را می شناسیم آنوقت است که می فهمیم و درک می کنیم ارزش کار مزاری را و بعد حق می دهیم به آنهایی که علیه مزاری می نویسند و هزار تهمت را به مزاری می بندند؛ مزاری کاری کرد که همه برنامه های آنها در انهدام سیستماتیک برهم خورد و بی نتیجه شد، این تهمت زنان و هتاکان آنهایی اند که خون مزاری را ریختند و آنهایی که در ریختن خون مزاری شریک بودند و آنهایی که راضی به کشتن مزاری بودند؛ که هر سه یک چیز است، فرقی نمی کند. وقتی که ما به ائمه شهید خود سلام می دهیم و شهادت به مقام آن ها می دهیم، می گوئیم: نفرین به کسی که شما را شهید کرده و کسی که کمک کرده به شهادت و کسی که راضی بوده به این کار، همه در یک ردیف قرار می گیرند.

چون مزاری یک کار بسیار بزرگ کرده به همان پیمانکه که عاشقانی دارد، دشمنانی هم دارد و طرف دشمنانش حق می دهیم که بسیار حساس شوند و تا به امروز هم نپذیرند که مزاری هم یکی از قربانیان مظلوم این وطن است.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

خیلی ها توسط طالبان ترور شده اند که در گذشته دستی در آتش داشته و فتنه های افغانستان را یا رهبری کرده و یا دخیل بوده اما همین که طالب او را کشته شهید قهرمان است؛ اما مزاری با اینکه اولین رهبری است که توسط تروریزم به شهادت رسید، ولی جامعه ای که از فریاد مزاری و کار مزاری متاثر شده و فکر می کند پلان سیصد ساله اش درهم شکسته شده و نقش بر آب شده نمی تواند حتی نام مزاری را در ردیف شهدای وطن تحمل کند.

حالا به نمونه هایی که پیشتر یاد کردم توجه نمایید تا گوشه هایی از یک روند طولانی و خطرناک و زجر آلودی را درک کنیم که بر سر منهدم سازی هویت ما طراحی و اجراء شده است.

وقتی غایله جنگ عبدالرحمن و کشتار خاتمه پیدا می کند، شما این قصه را خوانده اید در کتاب های تاریخ و می دانید که هنوز دود فتنه قتل عام فرو ننشسته و هنوز اجساد هزاره های قربانی شده جمع آوری نشده بر سربقیه السیف لشکر سفاک، موضوع حواله پشم و بافتن برگ بر سر زنهای اسیر و زندانی هزاره، طراحی و اولین حواله و اولین برنامه انهدام سیستماتیک تطبیق می شود. یعنی وقتی که کشتار ختم می شود و به اسارت بردن ختم می شود فوراً برنامه ها به گونه ای ریخته می شود که طبق مثل مشهور پدران ما و شما «غریب را نه بکش، نه بزنی بلکه نانوش را

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

بيگير». چون اين موضوع تا حدودى در كتب تاريخى روشن است به اين نمى پيچم.

دومين اقدامى كه صورت مى گيرد وضع حواله اى است به نام «مرده پولى»، من چون روى يك موضوعى مرتبط با تاريخ كار مى كنم تا حدودى درين زمينه اسناد و معلوماتى يافته ام. اين معلومات را در جريان يك سفرى كه به مسكو داشتم و دريك كنفرانس علمى شركت کرده بودم، ضمن ديدارى از انستيتوت شرق شناسى روسيه واز آقاى پروفيسور يورى گريگوريويچ كارگون رييس دپارتمنت افغانستان در انستيتوت وعضو تيم روسى در انستيتوت مشترك روسيه و آمريكا بنام شرق و غرب، بدست آوردم و برايم روايت بسيار تلخ است، براى شما هم بيان مى كنم.

جالب است كه اوضاع به گونه اى بوده است كه مردن هزاره هم بر علاوه بودن هزاره جرم بوده است؟! مامورين عبدالرحمن هر هزاره اى را كه مى مرد و بدون اطلاع آنها وى را دفن مى كردند، وارثين ميت را تحت شكنجبه قرار مى دادند و از خانه هايشان اخراج مى كردند و ماليات سنگين بالايشان وضع مى كردند، چرا؟ بدليل اينكه مى گفتند ممكن است اين كسى كه مرده است از مجروحين جنگى بوده است (كسانى كه در صحنه جنگ با عبدالرحمان مجروح شده - اين يك بهانه بود براى فشاربالاى

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

هزاره ها) پس باید قیل از دفن تفتیش (بازرسی) می شدند و چون در بین مردگان هزاره زنان و دختران مردم بودند و نیز مردم این عمل را اهانت به میت می دانستند، کوشش می کردند که مفتشین حکومتی تابوت مرده را تفتیش نکنند. در نتیجه توافق شد این عمل به یک مالیه تبدیل شود؛ که مردم در برابر هر مرده مقدار معینی مالیات پرداخت کنند و مامورین میت را تفتیش نکنند، این فلسفه مرده پلی است؛ چیزی که شاید موی سفیدان ما شنیده باشند که پدران و نیاکان شان چیزی به نام مرده پولی می پرداخته اند، اما ندانند که فلسفه اش چیست؟ این چه کاری بوده است؟ بر چه اساس؟ ما نمی فهمیدیم!

من روی موضوعی به نام "تعامل حکومت ها با هزاره ها" مشغول تحقیق هستم که یک بخش آن موضوع انهدام سیستماتیک هویت جامعه هزاره افغانستان است و کوشش کردم معلوماتی را از انستیتوت شرق شناسی روسیه در زمینه بدست آورم که طبق این معلومات بعد از حواله مرده پولی، حواله «شاخ پولی» تطبیق می شود. نام حواله شاخ پولی را حتماً شنیده اید. داستان ازین قرار است؛ در جریان جمع آوری مالیات مواشی که یک حواله عمومی بود و به هر حیوانی که متعلق به مردم بود از پیشک تا به سگ و همه حیوانات اهلی مالیه وضع می گردید، یک مامور

مزارى وبازخوانى هویت گم شده

حکومت که با شاخ بزى از مردم هزاره، بازى مى کرد، بز شاخ نمونه اى داشت و شاخ بز به چشم مامور اصابت کرده اورا کور کرد و به جرم آن برای حیواناتى که شاخ داشتند مالیات وضع شد که نام « شاخ پولی» بخود گرفت. این تنها نمونه جرمه ظالمانه نیست یک نمونه دیگر چیزى است که در کابل اتفاق افتاد و وحشتناک است، لازم است که بدانید، مسجد "عیدگاه" که در مقابل چمن حضوری امروز کابل قرار دارد، تاوان چشم یک شیعه است.

یک نفر شیعه در پشت جلد قرآن خود نوشته بوده «یا علی مدد»، کوتوالی حکومت، با وی رفاقت داشته و نوشته را مى بیند و خبر را به امیر مى رساند و امیر فرمان مى دهد که چشم های این فرد را در بیاورید، فرد شیعه 50 هزار افغانى برای نجات دادن چشم خود مى پردازد و با همین 50 هزار افغانى در ماه مبارک رمضان، پای سنگ مسجد عیدگاه گذاشته مى شود و در ظرف 3 سال تکمیل مى شود. این موضوع در کتاب سراج التواریخ ذیل حوادث ماه رمضان سال 1313 قمری آمده است.

وقتی تاوان نوشتن یا علی مدد چنین سنگین است، تاوان شاخ بز، زمانى که چشم یک مامور را کور مى کند آنهم مامور عبدالرحمانى، یقیناً جرم کلانى هست و سالها مى باید مالیات داد.

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

از این موارد بسیار زیاد است که من نمی خواهم وقت شما را بگیرم؛ از جمله قضیه روغن شرکت که منجر به قیام ابراهیم خان گاو سوار شد. همه این سیاست ها به شکل سیستماتیک به گونه ای برنامه ریزی شده بود که پس از قتل عام شصت و دو درصدی مردم توسط امیر عبدالرحمن، چهارصد و پنجاه هزار خانوار سرزمین هایشان را ترک کرده و در اختیار دیگران قرار می دهند، شما جمعیت صد و سی سال پیش را در نظر بگیرید آن هم جمعیتی که شصت و دو درصد شان قتل عام شده اند؛ که این آمار بنا بر گواهی همه تواریخ از جمله خاطرات خود عبدالرحمن خان قابل اثبات است اما چی شده که این تعداد خانوار از سرزمین هایشان رانده شده اند جز با قتل عام سیستماتیک و صدور فرمان ها؟! ششصد و چند فرمان صادر شده و هر فرمان یک بخشی از مردم هزاره را کوچانده و به جای آن ها برخی دیگر از مردم «باجور»، «دیره اسماعیل خان» و از «وزیرستان شمالی و جنوبی» جابجا کرده اند.

امروز اگر شما در هلمند بروید، هیچ قریه بزرگی را نمی یابید که نامی به زبان پشتو داشته باشد، قلعه های بزرگ در هلمند هنوز لوحه های سنگی سردروازه های شان، به نام هزاره است؛ آن زمان رواج بوده به خاطر مسائل جنگ و دزدی برای خود قلعه های

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

بزرگى مى ساختند که در آن قلعه ها 200 تا 300 خانوار زندگى مى کردند و بر سر دروازه هاى این قلعه ها نام رئیس مغانینه در سنگى حک شده نصب مى گردید.

من در سال 1387 یک ماموریت رسمى داشتم در آنجا، تعداد زیادى ازین قلعه ها عکس گرفتم، یادداشت کردم، ولسوالى هاى ولایت هلمند نظیر گرمسیر، شاه نشین، نادعلی و موسى قلعه و اینها کدام یک ریشه پشتونى دارد!؟

خوب! تا به مرزهاى امروزی هزاره جات مى رسیم که این سرزمین ها به زور و با روشهاى فشار مرموز تخلیه شده و 450 هزار، آواره هاى شان از خراسان و پاکستان و آسیای میانه سر درآوردند. از جمله در ترکمنستان در منطقه شاه جوی ترکمنستان حدود 570 خانوار در اونجا مهاجر شده و زندگى مى کنند و من در همین سفرى که دیشب از قم آمدم یک طلبه اى از آنها را در جامعه المصطفی - قم - که مراسمى برای تجلیل از شهید مزارى برگزار شده بود دیدم.

به شکل سیستماتیک تخلیه سرزمینى صورت گرفت. سرزمین یکى از عناصر شکل دهنده هویت ملی محسوب مى شود و طبیعا تخلیه سرزمین عامل مهم شکستن هویت است. وقتى هویت در نظام هاى مدرن مطرح مى شود، در نظام هاى نوین به معنای

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

حدود جغرافيايى معين است كه در درون آن يك ملت تشكيل مى شود، چنين ملت به مفهوم هاى ديگر از بين رفته مثلا ملتى كه در قرآن مطرح است، همه كسانى كه پيرو قرآن است ملت واحده تعبير مى شوند، صد ها سالها پيش از بين رفت؛ زمانى كه اين ملت به ملت عرب و عجم، پان تركيسم، ايرانىسم و عربيسم و بعد از آن به حجازى، شامى، كوفى و بصرى همين طور قسمت هاى مختلف تقسيم شد و مرزهاى جغرافيايى بوجود آمد و تعبير ملت و امت واحد از بين رفت و تفاوت ها هم به جايى رسيد كه كشتن مسلمان توسط مسلمان ديگر ثواب شد و تا به امروز جريان دارد، توسط انتحار، انفجار، ذبح كردن و... چه قدر مسلمان توسط مسلمان ديگر كشته مى شود.

در دنياى مدرن يا در زمانى كه دولت سازى مدرن و ملت سازى مطرح شد؛ يعنى عنصر دولت و ملت مكمل هم مطرح شد، وطن و حدود جغرافيايى آن شاخص اصلى هويت مى گرديد، اما ما باز هم در همين وطن و محدوده جغرافيايى، نه تنها شاهد تشكيل ملت و بروز يك هويت مى ناستيم بلکه شاهد انهدام هويتهاى كوچك موجود هستيم؛ انهدام چه به زور شمشير، كشتار، قتل عام، نسل كشى و چه به شكل سيستماتيک كه آواره سازى يك بخش آن بود، صورت مى گرفت؛ يعنى عملاً ما در آن سرزمين و ملك

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

حقی بحیث بخشی از واقعیت ملی نداشتیم! حالا اگر حق و سهمی در حاکمیت ملی نداشتیم لا اقل انسان بودیم
مثلا ما از نظر سرزمینی و دولت سازی های مدرن امروز، در ایران برای مالکیت ارضی حقی نداریم اما توقع برخورد انسانی داریم، بالاخره ما انسانیم. اما در آن سرزمین توقع برخورد انسانی در دورانی که حاکمیت ملی بر مبنای زور، قدرت، خشونت، سفاکی، انگیزه های قومی و پشتوانه مزدوری بیگانه شکل گرفته یک توقع بیجا بود. از عبدالرحمن توقع برخورد انسانی بی جا بود و همچنین از وارثان او که در راستای همان روش و به شکل سیستماتیک این پروسه را پیگیری می کردند.

مرحوم گاو سوار می گوید : « وقتی که من در مسیری می گذشتم، یک زنی را با دیگلی (ظرف) روغنی روی سرش دیدم که دو تا مامور او را تازیانه زنان می بردند و این زن گریه کنان راه می رود، پرسیدم چرا؟ گفتند: شوهر این زن نتوانسته حواله روغن شرکت را پرداخت کند، فرار کرده و ما زنش را نزد حاکم می بریم.

و در اینجا اومی گوید که : « پیاده شده و در ابتدا دیگلی روغن را با لگد زده و بعد هم مامور ها را کشتم. » این کار انگیزه یک قیام شد و وقتی که این فرد را پیش ظاهر شاه می برند از او می پرسد

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

که چرا قیام کردی در جواب، مرحوم گاو سوار می گوید: به این دلیل که ظلم وجود داشت.

ظاهر شاه می گوید: تو اشتباه کردی، آب اگر خیط داشت (گل آلود بود) به سرچشمه مراجعه می کردی نه اینکه جوی را خراب می کردی. اگر حاکم ظلم می کرد به نزد بالاتر از او می رفتی و اگر او قبول نمی کرد پیش وزیر می رفتی و اگر وزیر قبول نمی کرد پیش صدر اعظم و اگر صدر اعظم قبول نمی کرد پیش من می آمدی.

مرحوم گاو سوار در جواب می گوید: من که دیدم آب از سرچشمه خیط داره چاره نداشتم، این فرمان فرمان شاهی است و مربوط به حاکم، وزیر و صدر اعظم نیست.

در افغانستان سیاست از اساس خیط و غیر انسانی بود، وقتی که سیاست انسانی نباشد شهروند انسان محسوب نمی شود. به خصوص که اگر زور نداشته باشی. امروز نیز همانگونه است و هیچ تغییری نکرده است. چرا ما نگرانیم که پس از 2014 افغانستان چه خواهد شد؟ در آن سال چه اتفاقی می افتد؟ نیروهای خارجی از افغانستان می روند اما همه دغدغه و نگرانی دارند! چرا؟ از کی می ترسند؟ آیا فکر می کنید که از این می ترسند که سربازان تاجیکستانی می آیند، افغانستان را اشغال کنند

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

یا شاید هم پاسداران ایرانی و یا هم بروت (سییل) کته های پاکستانی؟! نه! بلکه ما از خود می ترسیم، از درون خود می ترسیم، از 300 سال سیاهی و تباهی هایی که به ملت ما گذشته می ترسیم که هنوز هم رگه هایش ادامه دارد و هنوز ذهن هر فردی که در این سرزمین زندگی کرده به همان سیاهی و تباهی هایی مشغول است که بر اساس سیاست غیر انسانی بوده. در حالی که ما بر اساس سیاست غیر انسانی هیچ وقت ملت شدن معنی ندارد و هویت ملی تبارز نمی کند، به زور و به اجبار تذکره های ما یک رنگ می شود ولی دلها و مرام های ما نه. به زور و به جبر بر سر ما نام واحد می گذارند اما هرگز هویت واحدی را نمی سازند چون در زیر عنوان نام واحد پایه های هویت سازی را می شکنند، حتی در همین زمان که همگان به شکل مدرن هویت ملی ساخته اند و یا در حال هویت سازی هستند، هیچ ملتی بر اساس نفی هویت های فرهنگی و تباری درونی، یک ملت نشده است بلکه آن خورده فرهنگها را به رسمیت می شناسند و با قبول واقعیتی بنام کثرت اقوام و فرهنگها و هویت های تباری به ملت بزرگتر تبدیل شده اند.

در هندوستان چندین دهه تبار و چندین دهه، زبان و مذهب را به رسمیت می شناسند، اما در کشور ما اینگونه نبوده و نیست و

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

بایستی برای وحدت ملی این عناصر را نفی کنیم. چون برخی از عناصر همانند شکل فیزیکی تبار و نژاد قابل نفی و انکار نیست، پس باید نابود شود!!

اگر به تذکره های باباهای ما و خود ما دقت کنیم و مقایسه، فرق کرده است و یکی از این فرق ها اینست که هویت های کوچکی را که در درون یک سرزمین ریشه ها و پایه ها و ستون های یک گروه مشترک به نام ملت را می سازند، برداشته اند و آن ها را نفی کرده اند، در تذکره های پدران ما نوشته بود، قوم: هزاره یا تاجیک و یا پشتون ولی در تذکره های ما نوشته اند: افغان و هویت های قومی حذف شده است، این بمعنی آن است که مدرنیته در افغانستان از حکومت های قرون وسطایی شاهان محمد زایی هم بی رحم تر و متعصب تر است؛ اما هویت سازی به زور امکان پذیر نیست. اگر امکان پذیر بود ژرمن سازی هیتلر نتیجه می داد. و اگر امکان پذیر بود پان ترکیسم امپراطوری عثمانی پایدار می ماند و اگر امکان پذیر بود حوزه تمدنی ایرانی حفظ می شد.

اما به زور نمی شود برای کسی هویت سازی نمود و یا هویت خود را به او تحمیل کرد. پس واقعیت ها را باید پذیرفت. با پذیرش واقعیت، همگرایی ها و ایجاد یک حس مشترک ما می توانیم به یک هویت مشترک برسیم نه با نفی واقعیت ها و مزاری

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

کارمهمی که کرد همین بود. شهید مزاری گفت: «تا زمانی که واقعیت‌ها در این سرزمین انکار می‌شود، ما به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسیم»

تازمانی که ما حقیقت‌ها را کتمان می‌کنیم چیزی عوض نمی‌شود؛ بنابراین مشکل بزرگ در افغانستان این است که کسی نمی‌خواهد حقیقت را بگوید و کسی هم حقیقت را نمی‌پذیرد و تازمانی که زبان حقیقت‌گویی و گوشه‌برای حقیقت‌شنوی وجود نداشته باشد، رسیدن به ثبات و ملت‌شدن و تشکیل یک دولت مدرن ناممکن است. این مشکل اصلی در افغانستان است و کوشش می‌شود که بر روی حقایق و واقعیت‌ها برچسب‌ها زده شود، وقتی که می‌گویند هزاره‌مظلوم است کسی نمی‌خواهد این حقیقت را بپذیرد، می‌گویند این‌ها نژاد‌گرایند و حتی در درون خود مان این مشکل را ایجاد می‌کنند، ما دچار یک تناقض دیگر می‌شویم، و این تناقض جنگ بین واقعیت‌فیزیکی و حقیقت‌معنوی خود ما است، بالاخره یکی از این دو تا را باید انتخاب کنیم، در حالی جمع‌میان‌هر دو واقعیت‌تاریخی ما و همه‌انسانها و تبارها است. چه کسی این را عیب دانسته است که یک ایرانی بگوید که من ایرانی هستم و پیشتر از آن نگویند که من شیعه هستم؟ چه کسی عیب گرفته که یک پشتون بگوید من پشتون

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

هستم بدون اینکه پیشتر از آن بگوید که من یک سنی هستم. چرا نمی گوید من سنی هستم، پشتون هم هستم؟ تاجیک هستم و سنی هستم یا تاجیک هستم و شیعه هستم ... چون واقعیت او پشتون یا تاجیک و یا ایرانیست اوست و حقیقت معنوی اش سنی و یا شیعه بودنش؛ یعنی این دو تعارضی باهم ندارند و می توان در عین حالی که شیعه بود هزاره هم بود و تاجیک و سنی بود و پشتون و سنی و یا شیعه بود و لزومی ندارد که حتما اول مذهب خود را بگوید. اما در جامعه ما هزاره ها این موضوع، یک وسیله شده برای اینکه یک هویت کوبی مجدد شروع شود.

این امر نیز در راستای همان هویت کوبی سیستماتیک 300 ساله است. دقیقا مزاری از همین نقطه مورد هدف قرار گرفته است. می گویند که مزاری برای هزاره یک هویت ساخت و این گناه و جرم مزاری است و ده ها حدیث هم در رابطه با همین عنوان، جعل و تفسیر می کنند چرا که واقعا مزاری کار بزرگی کرده و به مردمش هویت داده است،

مزاری یک خط بطلان بر روی طرح منظم و یک حرکت سیستماتیک صد ها ساله کشید و آمد به مردمش گفت؛ مایوس نباشند، نگران نباشند، او گفت: شما هستید و بودن شما توانستن رابا خود دارد، وجود نشانی از تو همراه دارد که این مردم هست

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

و بودنش توانش است. این کاری نبود که در حوزه ها، منبر های
وعظ، در مدارس و دانشگاهها و در گفتمان های آکادمیک به این
زودی انجام شود و با این سرعت ملتی را که صدها سال به شیوه
های مختلف و به غیر انسانی ترین روش ها هویتش کوبیده شده
در یک دهه این هویت را بازخوانی کند؛ این تاثیر خون بود
...خونی که از هزاران قربانی ریخت و مزاری در پیشاپیش آنان
در حرکت بود.

این کار مزاری بسیار بزرگ است و به این دلیل هم مزاری مرزها
را شکسته و حتی در همین لحظه که ما و شما صحبت می کنیم
در هر جایی که پای عدالت خواهی و عدالت خواهان، رسیده و
در هر جایی که وجدان بیدار و متحرکی هست از مسکو تا به رم
تا به استکهلم تا به کپنهاگن... در نقطه نقطه جهان تجلیل از مزاری
جریان دارد و این ها در حد احساس و عاطفه محدود نیست، در
حد یک حرکت فکری و یک گفتمان فکری، مرزها را شکسته
است؛ اما حرف در همین حد تمام نمی شود، حرف این است که
در راستای این اقدام بزرگ و جاودانه مزاری که بازخوانی هویت
منهدم شده یک جامعه است ما چه کرده ایم و رسالت خود را
چگونه انجام داده ایم و چه رسالتی داریم؟

اگر تعبیر فیلسوفی را که گفته است: رهبر مغز یک جامعه است بپذیریم، گذشته از بحث های لفظی که معمولاً در این مسائل هست و دقیق هم هست، مغزی که رهبری یک جامعه را بگیرد حد اقل باید سه چیز داشته باشد.

هرگاه از رهبری مزاری سخن می گویم ^{حاطره} ای برایم زنده می شود. وقتی که ما جمع کوچکی عنوان رهبری را به مزاری در اولین بیانیه خرد دادیم، به شدت از سوی کسانی مورد سوال قرار گرفتیم که چرا به مزاری می گوئیم رهبر.

خوب! ما این عنوان را آگاهانه انتخاب کرده بودیم، ما ادعای رهبری کل دنیا را نداریم، ادعای رهبری امت را هم نداریم، ادعای رهبری مذهب را هم نداریم، ما در جامعه منهدم شده و بد بخت خود ضرورت داشتیم به کسی که 3 چیز را داشته باشد، 1- حافظه تاریخی 2- حس فعال 3- بینشی برای آینده.

حافظه تاریخی مزاری به آن حدی بود که درد مردمش را و همان نقطه ای را که هدف دیگران بود و او باید از ورطه نجات می داد درک کرده بود ورنه این مردم رفته رفته خود را باخته بود. آوارگی و مهاجرت به هضم شدن در شخصیت دیگران منتهی می شد که عامل اصلی اش خود فراموشی است.

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

مهاجرت یکی از خوبی هایش این است که آدم در برخورد با جوامع و تمدن های جدید و مختلف دستاوردهای جدید دارد اما یکی از بدی هایش این است که آدم هضم شده و خود را فراموش می کند.

انهدام جامعه هزاره و پراکنده شدن این قوم در سراسر عالم و در داخل هم مهاجرت در مناطق شمال و غرب قسما با خود فراموشی همراه است و از طرف دیگر ترک هویتی را با خود داشته است، شما چه قدر هزاره را می یابید که ترک مذهب کرده، چه قدر هزاره ها را در غور می یابید که ترک هویت کرده و نام خود را گذاشته «ایماق»، چه قدر دیگر را در شهر های دیگر می بینید که نام قومی خود را در شناسنامه تغییر داده و گذاشته اند تاجیک و مردم تاجیک هم آنها را قبول ندارند، خود را عنوان می دهند تاجیک اصلی و آنها را تاجیک وصلی، وقتی شما در تاله و برفک و مناطقی از شمال را ببینید چنین است.

مزاری بادرک از گذشته این حس را قویا داشت که این مردم در حال باختن هویت هستند و باید کاری کرد و به تاکید می گفت: من می خواهم که هزاره بودن در این سرزمین جرم نباشد ولو که قیمت این کلام و شعار در وهله عمل خون هزاران انسان باشد و مردم ما خوب قربانی داد و بزرگترین شان هم مزاری بود

مزارى وبازخوانى هویت گم شده

پس حافظه تاریخی مزاری خوب بود، در یک سخنرانی در غرب کابل می گوید که: حتی یک بخشی از درآمد کلان حکومت ها ناشی از مالیاتی بود که بر سر پول حاصله از فروش برده های هزاره جمع می شد، لطفا این را هم در کتابهای تاریخ بخوانید. این که برده هایی فروخته می شد که هیچ پولی که از ناحیه فروش برده ها جمع می شد، سپه سالار ها و نزدیکان دربار به دست می آورد بر سر آن مالیه وضع شد و بخشی از درآمد خزانه بود.

وضعیت موجود را هم به دقت می توانست از این حوادث درک کرده و تجزیه و تحلیل نماید و بر اساس این درک پلان و برنامه مشخصی نیز برای آینده روی دست گرفت، بر مبنای اینکه واقعیت ها را باید قبول کرد.

طرح های گوناگونی داشت؛ اولین اقدام در شمال افغانستان در پنج شیر در جبل السراج برای تفاهم و بعد از طریق نفوذ کردن و گفتگو در درون حکومت نجیب در شمال و جدا شدن جنبش از پیکر حکومت و سقوط حکومت نجیب و بعد ها در کابل هفده طرحی را که ارائه کرده برای حل مشکلات افغانستان و از جمله پایان یافتن جنگ و حاکمیت اراده مردم است؛ اما این که در آن طرح توجه نشد، بعضی هایشان در ارگ رئیس جمهوری اخصاً می

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

شد پس مى آمد در كوه تلوزيون پاره مى شد، بعضى هايش در جاي ديگر امضا مى شد در جاي ديگر پاره مى شد، ديگر اين مشكل مزارى نبود، اين مشكل جامعه اى بود كه تا هنوز واقعيت ها را نمى پذيرفت، اين مشكل جامعه ايست كه تا هنوز هم مى خواهد ميراث هاى كهن حاكميت هاى خانوادگى، شخصى، انحصارى، ديكتاتورى و بر مبناي سنت هاى تبعيض و قبيله را ادامه بدهد.

اين روحيه هنوز هم هست ما امروز دولت مدرن ساخته ايم تحت فشار دنيايى كه آمده در افغانستان، قانون اساسى داريم اما در عمل حكومت را جرگه هاى كه مبتنى بر عنعنه و سنت كهنه و قبيله سالار است اداره مى كند. من بين خود و نماينده هاى رسمى دولت افغانستان كه در اين جا هستند خط مى كشم، دوستى ها و رفاقت هاى مان محفوظ. اما ما حق داريم بگويم كه ما در عصرى نيستيم كه هنوز هم سنتهاى فرسوده و تبعيض آلود قبيله سالارى حكومت كند. خيلى ها قربانى شدند، قربانى هاى كه از گذشته تا هنوز هم ادامه دارد، تا به عدالت برسيم و خود اراديت داشته باشيم و مزارى سالار اين قافله است، نمى توانيم نادیده بگیريم. اين موضوعات را شهيد مزارى درك کرده بود و براى وضعيت موجود درك دقيق داشت و راه حل ارائه مى كرد.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

از طرح فدرالی شدن گرفته تا طرح توافق 4 قوم بزرگ در افغانستان برای ایجاد یک حکومت موقت جهت رفتن به انتخابات، در همه این عرصه ها طرحی و حرفی برای گفتن داشت. رهبر شهید در نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی و اراده مردم نیز راهکاری را جستجو می کرد که عدالت را تامین نماید؛ دموکراسی در ساختار فدرالی و یا متمرکزی که توافقی باشد.

شهید مزاری در زیر بمب و گلوله و آتش؛ حالتی که یکی از نویسندگان بسیار مشهور غربی نوشته که در غرب کابل گلوله فولاد را ذوب کرده است و واقعا هم همینطور است، وقتی ما کابل را می دیدیم هر جایی که آهن بود، پایه های برق بود از فلزو آهن و فولاد همه ذوب شده بود، در زیر این گلوله ها دانشگاه کابل را فعال کرد و کادرهای امروزی که ما داریم در زیر چتر این دانشگاه حفظ شدند.

پوهاند دکتر موسی وردک کسی بود که در آن شرف کابل زندگی می کرد و یکی از برجسته ترین متخصصین استخوان در افغانستان و تنها افغانی بود که عضو انجمن بین المللی دکتران اورتوپدی بود، به خاطر مسائل قومی جانش در خطر بود و نیز بخاطر اینکه رئیس شفا خانه اردویا 400 بستر در زمان نجیب بود. شهید مزاری با فرستادن یک گروهی او را از آنجا به غرب کابل می آورد و 3

مزارى ويازخوانى هويت گم شده

ماه از او مواظبت مى کند و بعد زمينه را فراهم مى نمايد تا به پاکستان برود. او هر سال که سالگرد مزارى مى شود مى گويد که من اين را مثل يك، تکليف براى خود مى دانم و در صدر مجلس مى نشيند.

بنا بر اين در عين حالى که مزارى نياز مردم خود و درد آنها را درک مى کرد راز حرريم آنها دفاع مى کرد، با کادر سازى براى آينده فکر مى کرد، او مى گفت اين جنگ بالاخره يك روزى خاتمه پيدا خواهد کرد، اما مردم ما به مغز و اندیشه و کادر متخصص نياز دارد، در زمانى که او دستش پيش مردم دراز بود در غرب کابل و شما مهاجرين به ياد داريد که دختری گوشواره اش را، عروسی انگشترش را، کسی گردنبندش را کمک مى کرد و او از اين پولها قسمتى را خرج نيروهاى خود مى کرد و قسمتى را براى تحصيل صدها جوان مردم در خارج کشور مصرف مى کرد.

در حالى که جنگ هاى غرب کابل جريان داشت بسيارى از اين کسانى که امروز متخصصان خوبى شده اند از همان کسانى اند که به آذربايجان، ترکمنستان و اوکراين فرستاده شده بودند، اما پس از آن بر سر اين آرمان هاى مزارى چه قدر کار شد؟ من ترديد دارم! و بسيار حرف دارم.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

رهبر اگر جانشین مغز یک جامعه است، حیثیت مغزیک جامعه را بازی می کند، سه خصوصیت قبلا ذکر شده را باید داشته باشد... مزاری حافظه تاریخی اش منتهی به احیاء و بازخوانی هویت مردمش شد و حساسیتش در قبال سرنوشت و رنجی که بر مردمش و زخمی که بر پیکر مردمش بود را فراموش نمی کرد و این دردها مزاری را بر آن داشت که از پس درمان برآید، برای مسائل روز طرح های خویش را داشت و برای آینده هم برنامه داشت، دوراندیش بود، ولی مزاری و اندیشه هایش درک نشد و آن طور که باید و شاید این راه ادامه داده نشد هنوز هم درست درک نشده است، وضعیت مقاومت در غرب کابل تغییر کرد و از مجموع اندیشه و راهکارهای او عرصه مقاومت، مردانه در نقاط دیگر ادامه داشت.

اگر رابطه امروز ما با رهبران فعلی خوب باشد یا نباشد، از آنها انتقاد بکنیم یا نکنیم یک مساله جدا است اما تاریخ این مردم و مقاومت آنها جدا، یک عده آمده اند به بهانه نقد آدم ها شروع کرده اند به سادگی و آسانی حق مردمی را که در غرب کابل، پس از آن در بامیان، شمال و دیگر مناطق مقاومت مردانه کردند انکار و تاریخ مقاومتی را که برای پاس داشت از خون مزاری و

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

آرمان مزاری شکل گرفت تحریف کنند. و این یک هشدار تلخی است برای کسانی که اهل قلم و فکر و اندیشه اند.

اگر ما جنایات عبدالرحمن را به روایت فیض محمد کاتب ثبت داریم آن هم در ازای صد ها دشنامی که به ما داده شده است، مقاومت غرب کابل و پس از آن را از کدام روایت داریم؟ و پس از آنی که مقاومت به نتیجه رسید از زبان چه کسی باید بیان کرد؟ آنانی که تلاش دارند این بخش تاریخ را تحریف کنند دروغ می گویند، کسانی که در این مقاومت با خون خود بازی کرده اند غافل اند که یک بخشی از رسالتی که ما باید در راستای آرمان مزاری انجام دهیم پاس داری از تاریخ مقاومت او است.

من یک خاطره بسیار تلخی را برای شما بازگو می کنیم در مورد اینکه ما اگر خود را خود محقیر کنیم و بخاطر گشودن عقده های شخصی علیه مردم خود سند سازی جعلی کنیم چه می شود؟ در زمان اداره انتقالی یک تیم ساخته شد به نام تیم پالیسی و استراتژی در ارگ ریاست جمهوری که متشکل از 25 نفر بود، آدمهایی مثل اسپنتا، آقای فاروق وردک، داکتر صاحب عبدالله، داکتر صاحب خرم و امثال این ها بودند و تنها هزاره آن جمع من بودم، این تیم استراتژی چند نشریه را منتشر می کرد که یکی از

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

آنها «وطن دار» بود، شخصی به نام سیامک هروی که فعلا معاون سخن گوی آقای کرزی است مسئول آن بود.

او یک کاریکاتوری را منتشر کرد که در یک دست جناب آقای محقق جمجمه آدم است و در حال میخ زدن به آن است، من در مجلس مطرح کردم که آیا شما برای این کار سندی هم دارید که آقای محقق این کار را انجام داده است؟

بسیار واضح جواب داده شد که موضوع شخص محقق نیست! گفتم پس معنی اش این است که منظور شما هزاره بوده است طرف شما هزاره است، موضوع بحث شما هزاره است و چون او فرد شاخص شده، به همین شکل کاریکاتور یا تصویر کشیده اید تا پیامتان را برسانید؟ گفتند: بله که بحث مان طولانی شد، از آن بگذریم. چیزی که مرا در بحث عاجز کرد این است که گفتند: ما که از خود نمی گوئیم، این روایت ها وجعلیات ما نیست، برای من تعداد زیادی نشریات و جریده را نشان دادند که حاوی سخنرانی ها، اعلامیه ها، بیانه ها، مضاحبه ها، فتواها، و بسیاری از اسناد دیگر از مردم خود ما علیه مقاومت و رهبری مردم ما بود.

خوب! این ها روایت هایی بود که از هرون خود ما منتشر شده بود و برای آنها سند اطلاق می شد و آنها با استناد این اسناد ما را مورد چنین اتهامی قرار داده بودند.

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

آنهایی که این روایت ها را کرده بودند و چه بسا بر مبنای بازی های روزمره و رقابت های درونی به این کار مبادرت کرده اند و فکر می کردند ازین رهگذر نفعی می برند و رقیب را کم وزن می کنند و شاید هم در مسایل روزمره سود می بردند، اما این افراد متوجه این نبودند که این حرف های دروغ شان ممکن است در تاریخ سندی تحریف کننده تاریخ شود. همین قضیه (تحریف تاریخ) در سالهای بعد هم جریان دارد.

در سالگرد فاجعه ای که صدها انسان در یگاولنگ قتل عام می شود، قلم هایی می نویسند که این نتیجه کار خود ماست! چرا ما آمدیم با طالب جنگیدیم و طالب ما را قتل عام کرد؟ این تحریف تاریخ است، آیا جنگ با طالب یک مسئولیت بود یا خیر؟

اگر جنگ با طالب یک مسئولیت نبود پس همه کسانی که در مبارزه با طالب کشته شده و قهرمان تلقی می شوند به دروغ قهرمان یاد می شوند و به دروغ برای آنها بزرگی، قهرمانی، عنوان و افتخار می بخشند، در حالی که هیچ کس حاضر به قبول این موضوع نیست؛ اما چرا نوبت به ما که می رسد تردید هایی در مورد حقانیت جنگ با طالب داشته باشند؟

پس بیایید قضاوت ها را واضح تر نماییم از این جهت، زمانی که حرف از وحدت ملی، هم پذیری و ملت واحد گفته می شود

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

باید برای ما و اجداد ما که برای وجب و جب این سرزمین خون داده ایم و فدا کاری کرده ایم حق قائل شوید. بیایید واقع نگر باشیم و کمی هم حقایق را بر زبان بیاوریم ممکن است امروز از جمع خودمان هم کسانی به خاطر رقابت ها و به اصطلاح سیال داری های خود از تهمت بستن به هم دیگر فایده ببرند ولی در دراز مدت چطور؟ گاهی نقد می شود به این هدف که راهی را برای آینده بهتر باز کنیم اما گاهی نقد به هدف تحریف تاریخ انجام می گیرد و این دو متفاوت است. امروز کسانی هستند که مزاری و مقاومت را هدف قرار داده اند، چنان که فعلا بسیاری از دستاوردهای 10 سال نظام نوین افغانستان را مورد سوال قرار می دهند تا زمینه بازگشت به دوران سپاه طالبان را فراهم کنند ما مسئولیت داریم که ابتدا مزاری را از حوزه احساس و عاطفه ها فراتر برده و به مرحله شعور و اندیشه برسانیم و در قدم دوم ضرورت است که بفهمیم نقد ما برای ارائه راهکارهای بهتر باشد، مثلا من نقد دارم به رهبری فعلی کل افغانستان و از جمله هزاره ها و این نقد را بارها به آنها اعلام کرده ام، از جمله نقدهای من این است که اگر شما شعار می دهید رهرو مزاری هستید پس سلیبی زدن به صورت همدیگر چه معنی دارد؟ واگر آن لحظه که فریاد بلند می شود که شیعه یا سنی در خطر است پس این همه

اختلافات درونی به چه معنا است؟ و برداشت مردم چه می تواند باشد؟

نسبت به رهبری فعلی هزاره ها این نقد را وارد می دانم که نسبت به آینده مردم برنامه ریزی و کادر سازی نکرده و نیروهایی را برای رهبری آینده مردم تربیت ننموده اند و امروز مغز های مردم ما به جای اینکه به مرکز و محورهای اصلی نزدیک شوند در حال فاصله گرفتن هستند.

اما ما نباید اجازه دهیم که نقدهایی که به ظاهر برای آینده بهتر ایراد می شوند در واقع برای تخریب دستاوردهای مردم و مقاومت ما که برای آن فدا کاری های بسیار شده است به کار رود، ما در عین نقد داشتن به رهبری موجود، از مقاومت غرب کابل و بامیان دفاع می کنیم چون در وجب و جب این مقاومت خون مردم ما ریخته و فدا کاری کرده ایم و مردم ما از این طریق عزت خود را به دست آورده است. و دنیای سیاست این طور نیست که به ریش و پشم کسی اعتبار ببخشد یا به اصل و نسب انسان ها امتیاز قائل شود، بلکه در بازی های سیاسی اگر قدرت داشته باشی سهم داری و اگر نداشته باشی نه و ما قدرت و نیروی خود را از مردم و مقاومت مردم گرفته ایم.

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

اگر که امروز مردم ما در سیاست حضور دارند و نقش آفرینی می کنند به این دلیل است که با مقاومت توان چانه زنی و سهم گیری ایجاد کرده اند. و این نباید زیر سوال رود چرا که این مسئولیتی است که در برابر خون شهید مزاری داریم. و حال اشاره می کنیم به مسائلی که در کشور ما در جریان است و با آن درگیر هستیم :

نگرانی هایی مطرح است از جمله بحث خروج نیروهای بین المللی در سال 2014 و مذاکرات با طالبان و بازگشت جریان های تروریستی به دولت .

این که چه کسانی در این مذاکرات نقش آفرینی می کنند سوال برانگیز است، و دولت افغانستان یا نقشی ندارد یا به مردم دروغ می گوید، رئیس جمهور افغانستان یک روز ادعا می کند که ما از این مذاکرات بی اطلاع هستیم و کسی ما را در جریان قرار نداده است و زور ما به جایی نمی رسد روزی هم ادعا می کند که از روز اول تا به این لحظه در تمام جزئیات وارد هستیم. نمی دانم کدام یک را باید باور کرد یکی از آن ها باید درست باشد و دیگری دروغ، به هر حال یک طرف قضیه دروغ است. یگ گپ روشن است که به هیچ وجه ما حتی تصویری را که یک بار دیگر گذشته سیاه افغانستان را بازگردانند نمی پذیریم و هیچ طرفی آن

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

را قبول ندارد و البته دنیا هم این وضعیت را نمی پذیرد بنا براین از این ناحیه به هیچ وجه نگرانی وجود ندارد. طالبان ایزاری است که یک روز کاربردش در قتل عام، نسل کشی، خانه سوزی، طبیعت سوزی و انهدام هستی یک ملت است و روزی کاربردش در جهت انتحار و ترور است و روزی دیگر به شکل ریش تراشیدن و نک تایی زدن است، و این یک بازی حساب شده است.

اما بازی بزرگتر در بین منطقه و جهان است و هیچ گونه ظرفیت منطقه ای برای بازگرداندن افغانستان به اعصار گذشته وجود ندارد و اگر هر طرح منطقه ای به هدف مذکور صورت گیرد اولین آسیب به طراحان آن وارد می شود .

و اگر که پاکستان قصد ادامه این طرح را داشته باشد بخشی از پیکره خودش را در حال انهدام و فروپاشی قرار می دهد و این هشداری است برای آنها تا از برنامه ریزی برای بازگرداندن ما به گذشته پرهیز کنند بر این اساس ما بسیار آرزو داریم که بازی های منطقه ای بیشتر به نفع ثبات در افغانستان باشد تا به هدف کشاندن افغانستان به آتش جنگهای داخلی، و این امید ما برپایه دلایل و مدارک می باشد.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

خروج نیروهای بین‌المللی هم به هیچ وجه به معنای این نیست که آنها دیگر هیچ نقشی را در منطقه بازی نخواهند کرد بلکه خروج به معنای تغییر در حوزه مسئولیت است، عملیات در حفاظت از خانه‌ها، مرزها و حدود جغرافیایی کشور به عهده نیروهای ملی افغانستان گذاشته می‌شود، کنترل استخباراتی نظامی کل منطقه، آموزش و پشتیبانی نیروهای افغانستان هم چنان ادامه خواهد داشت و دائماً همکاری‌ها در جریان است، منتهی مشروط است به اینکه این همکاری‌ها نه لجام گسیخته و نه یک طرفه بلکه در چارچوب اینکه به افغانستان در منطقه یک حیثیت ملی داده شود و هم تعهدات الزام‌آوری برای طرف مقابل وجود داشته باشد که همان بحث پیمان راهبردی دراز مدت مطرح است و 90٪ امکان این است که قبل از کنفرانس شیکاگو که به موضوع انتقال همکاری‌های امنیتی و کمک‌های جامعه جهانی به افغانستان دایر می‌شود، این پیمان هم امضاء شود. بنابراین بی‌ثباتی در افغانستان و ناامنی در افغانستان نگرانی اول نیست بلکه این بحران‌ها و این سردرگمی‌ها تحت تاثیر تلقیناتی است که ناشی از سیاست‌های استخباراتی منطقه‌ای و جهانی است تا یک فضای سردرگمی را ایجاد کنند و گرنه راه روشن است.

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

موضوعی که به ما مردم هزاره مربوط می شود اینست که همانطوری که وضعیت عمومی ما به وضعیت کلی افغانستان ارتباط دارد درمورد خاص خود نیاز به بازسازی های درونی داریم، یک بخش از این باز سازی مربوط به رهبران سیاسی است و بخشی از آن به مغزها و بخشی دیگر آن به توده های مردم.

به هیچ وجه زمینه و فرصت این وجود ندارد که این سه محور از هم دیگر جدا باشد البته محور رهبران سیاسی مسئولیت بیشتری دارند و بیشتر هم خرابکاری ها از ناحیه آنها صورت می گیرد، مردم گناهی ندارند چه اینکه هرزمانی که آنها به میدان آمده اند مردم آنها را برشانه های خویش سوار کرده اند ولی اینها هستند که بسیار مسائل کوچکی را بزرگتر از واقعیت و اهداف اصلی جلوه گر می کنند و کارها را به جایی می رسانند که اصل هدف نادیده گرفته می شود، ضرورت است که این رهبران از سوی متفکران و مردم با دادن طرح ها و راهکارها و قدرت افکار عمومی مورد بازخواست و فشار قرار گیرند.

سوال این است که چه حساب تصفیه نشده ای بین رهبران است که مردم نمی دانند؟ اگر مساله ای وجود دارد لطفاً به مردم بگویند و اگر حساب تصفیه شده ای وجود ندارد چرا باید محور توان

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

بشکنند؟ و اين يك خيانت است به سرنوشت مردم، سرزمين و آرماني كه مزارى خودش را در آن راه قرباني كرد.

اگر قابل اصلاح نيستند، ما نمى توانيم همه چيز را واگذار كنيم و بدون اينكه كاري بكنيم و برنامه اى داشته باشيم، توكل به خدا كنيم كه "خر توكل به خدا را گرگ مى خورد" پس ما بايد براى انسجام درونى و ساختار درونى خود انديشيده و حركتى را آغاز كنيم. اينطور برداشت نشود كه بايد سنگى برداشته و بر سر فلانى ها بزنيم، بلكه در ابتدا همين رهبران مسئوليت دارند كه حساب هاى تسويه نشده خود را پاك كنند بعد از آن مردم در كنار آنها و انديشمندان به شكل يك محور توانمند عمل كنند، در بازى هاى سياسى اخلاق هيچ نقشى ندارد و واضح بگويم كه دنيا تو را به خاطر خوبى ات، كه در اين سالها نه جنگ كردى، نه تفنگ به دوش گرفتى، نه انفجار و انتحار كردى، نه تريباك كشت كردى و آرام و مدنى بودى تحسین نمی کند بلكه در بازى هاى سياسى توان مطرح است و آن توان وارد معادله سازى مى شود و ما زماني مى توانيم توان باشيم كه يكي باشيم در غير آن ما توانى نداريم.

ديروز در خدمت مرجع عالى قدر حضرت آيت الله العظمى محقق كابلې بوديم و ايشان فقط بر يك نکته تاكيد بسيار داشتند و آن

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

این بود که: یکی شوید، یک توان شوید که دیگران حرف شما را گوش کنند در غیر آن وقتی که یکی نبودید دیگران در دهان تان پیاز خورد، نخواهند کرد. چه قدر لاف می زنید که من قهرمان فلان جا بودم... بودی که بودی ... فایده ای ندارد، چی می توانی؟ برای آینده چه داری؟ این مهم است.

بازی های منفعلانه و موقتی در سیاست مرگ آفرین است ما فاقد یک استراتژی و پالیسی و رهبری سیاسی واحد هستیم و وقتی که اینها وجود نداشته باشد مجبور هستی به بازی های روزمره ای که شبیه بازی های موش و پشک است روی بیاوری و این نتیجه بخش نیست و سرانجام آن هم قربانی شدن است.

در یک جمع بندی عرض می کنم که ما هم می توانیم خود را توانمند بسازیم و با توانمندی بحث عدالتی را که شهید مزاری مطرح می کند در کرسی تحقق بنشانیم چرا که عدالت یک مفهوم انتزاعی نیست بلکه عدالت در صحنه عمل باید تجلی کند و این عملی نمی شود مگر اینکه تو توان تطبیق عدالت و محوریت عدالت خواهی را داشته باشی.

این توان در ما هست و انشاءالله که این حرکت را بکنیم و دوم اینکه در وضعیت کل مملکت نگرانی نیست ولی بازی سیاست خطرناک است اما هرگز افغانستانی گذشته تکرار شدنی نیست.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

برنامه های خوب و امیدوار کننده ای وجود دارد که تحولات عمیق و گسترده ای را در زندگی مردم افغانستان و از جمله مناطق صدها سال محاصره شده و محروم ما و شما می آورد. برنامه هایی روی دست است و در حال اجرا شدن است و تا حد زیادی هم پیش رفته است و قسمتی هم مانده که باید پیش برود و ما در سالهای نه چندان دور شاهد تحولات گسترده در زندگی مردم خود خواهیم بود و ما امیدواریم که روزگاری ما و شما در وطن کنار هم و برای آبادی وطن و البته این روزگار زمانی میسر است که ما عاقلانه در برابر وطن بیاندیشیم و کار کنیم.

1390/12/19 مشهد مقدس، مسجد جامع رضوی

مزاری: فراتر از احساس

درین چند سطر می‌کوشم با رعایت اختصار، نوع احساس‌ها به مزاری را بر شمرم و تبدیل شدن این احساسها را به شعور جمعی بر رسی کنم؛ دوستان بامیانی زمانی به من دستور نگاشتن این سطور را دادند که بر علاوه مصروفیتهای دیگر، درعین موضوع باید برای مجلسی در مشهد ایران، سیمینار دوازده "هزاره‌ها در نیم قرن" درکوپن هاگن دانمارک، کنفرانس هزاره‌ها در سویدن و محفل بزرگ مسکو می‌نوشتم و آمادگی می‌گرفتم، گستردگی کار و ضیق وقت و درعین حال طرح مسایل متفاوت در هر یک از کنفرانسها تا حدودی قلم را مشوش ساخته اما روح بلند مزاری و مسئولیتی را که ما درقبال خون و راه و اندیشه اوداریم پیمودن این جاده‌های نا هموار را آسان می‌نماید. احساس من به با میان دوستان با میانی ام نیز کمکی برای این کار شد.

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

خیلی ها مزاری را با احساسی که نسبت به او دارند، دوست می دارند، مزاری در دوره کوتاه رهبری خود عاطفه ها را نسبت به خود برانگیخت، شناخت زاویه های گوناگونی که موجب تحریک احساسات و جذب عاطفه ها گردید برای همگانی ساختن مزاری و زنده ماندن یاد و خاطره او نهایت مهم است و خوشبختانه درین ده سال چنین روندی رو به توسعه و مزاری در حالت بدل شدن به یک اسطوره ملی است. ما هر سال شاهد آنیم که یاد کرد مزاری مرزهای جغرافیایی و انسانی بیشتری را درنوردیده به یک سنت مقدس ملی تبدیل می شود، نسلی که مزاری را درک کرده و قسما از نعمت وجود و رهبری او منافی را دست و پا کرده اند کمتر به مزاری احساس مدیون بودن را می کنند تا نسلی که از مزاری اندیشه هایش را جسته و گریخته در یافته و خاطراتش را شنیده اند، در رفتار رهبران سیاسی د! و روشنفکرانی که می کوشند خود را با "زمانه" وفق دهند، با مزاری خیلی تفاوت دیده می شود بانوع نگاه و رفتار توده های مردم و نسل نوی که ادای روشنفکری و ادعای مقام و موقعیت از طریق بر خورد احتیاط آمیز و مطابق میل دیگران و منطبق با اوضاع ندارند. برای عده ای مزاری و نام و افکارش اگر سودی داشته باشد خوب است ولی برای توده های مردم و اکثریت مطلق اگر در هر حالتی نامی از مزاری باشد سود است! این تفاوت نشان می دهد که

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

کم کم مزاری فراتر از احساس می شود و او اکنون از احساس جمعی و شعار همگانی به اندیشه ملی و شعور جمعی مبدل می گردد. مردم عادی از آن جهت مزاری را از خود احساس می کنند که او را در زندگی همانند خود ساده و بی تکلف یافته بودند. آنها می دیدند که مزاری مثل اکثریت مردم زندگی فقیرانه را بر تشریفات شاهانه رهبری و قوماندانی ترجیح می داد و مانند مردم، پشمینه پوش قانعی بود که بر فرش خاک می نشست و به قرص جوینی بسنده می کرد و خوانش جدا از مجاهد بی سواد و ساده دهاتی نبود. او در صدر مجلس نمی نشست و بیگانه ای اگر در حلقه او داخل می شد برای شناختش نیاز به معرفی دیگری داشت.

کسانی که عمرشان به نوکری و خدمت گذاری این آن گذشته مزاری را رهبری همانند رهبران دیگر ندیده بودند بلکه او را خدمت گذاری یافته بودند که نه تنها در قبال سرنوشت کلان جمعی بلکه در امور روزمره نیز هم پای دیگران می کوشید و کار می کرد و احساس مسئولیت می نمود، مردم ما "بزرگان" زیادی را تجربه کرده بودند که رفتار و منش شان از جنس دیگری بود، حاکمان اگر در گذر از محله ای دست و دندان و فرق چند غریب و بیچاره ای را نمی شکست، هیبت و صلابت حکومت را نداشت، رهبر اگر در مسیر راهش چند بیچاره ای را زیر چرخ موترش نمی کرد، بی کر و فر بود و لیاقت

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

رهبری را نداشت، کلان سنگر و جهاد اگر در روزی چند آدم نمی کشت و تازیانه اش پشت و پهلوئی چند مظلوم را زخمی نمی کرد و چند خانه ای توسط افرادش غارت نمی شد و چند سربازش را دشنام ناموسی نمی داد، مرد نبود، ارباب اگر غریبی را سگ می گفت و یا ناموسش را دشنام می داد، آن کس از غرور و فخر خانمش را لد و کوب می کرد که مورد لطف ارباب واقع شده چرا احترام و اکرام لازم را نمی کند، آب دهان سید به دلیل اینکه وارث مذهب است، شفا بود و ملا بخاطر تبلیغ دین تقدس داشت و حتی تشناب رفتن و آفتابه آب گرم گرفتنش تکلیفی برای مردم غریب و... ولی مزاری بحیث یک ملا مایه عذاب نه بلکه یآوری برای یک کارگر نیز بود و بحیث یک فرمانده معلم اخلاق بود و بحیث یک رهبر الگوی فدا کاری و از خود گذری و ساده زیستی و همگون بردن با مردم. مزاری در جبهه نعلش یاران را بر دوش می کشید و برای مجاهدین نان می پخت و سنگر می ساخت و برای مجروحین کالا می شست و در میدان رزم خود پیشاپیش حرکت می کرد، او دیگران را سپر جان خود نمی کرد بلکه خود زره و محافظ دیگران می شد.

قهرمانان و پهلوانها و مجاهدین مزاری را از آن جهت دوست دارند که شجاع و جسور بود و شهامت دفاع از حق را داشت، مزاری هیچ گاه ترسی را در خود راه نداد و از هیچ تهدیدی نهراسید و هرگز بخاطر

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

ترس از راه خود واز اندیشه و مراسم عدول نکرد، کسانی که او را از نزدیک دیده اند که تعداد شان کم هم نیست، مثالی را از ترس برای مزاری پیدا نمی توانند و این تعداد هر یک راویان شجاعت و مردانگی او برای سالها هستند.

وارثان شهداء مزاری را بخاطر خود گذری اش می شناسند، او در راه عقیده اش تنها مشوق دیگران نبود و مثل خیلی های دیگر چنان نبود که کسان خود را توسط دیگران حفظ کند و به قربانی دیگران فخر نماید بلکه او خود 5 قربانی را داده بود و در نهایت خود را هم قربانی کرد.

فرهنگیان به دلیل توجه، علاقه و عشق مزاری به آگاهی و فرهنگ و دانش او را می ستایند، او در هر کجایی که پانهاد و فرصتی یافت، کاری برای رشد آگاهی مردم کرد و بنایی را برای دانستن و داناشدن نهاد، مزاری از مدرسه تا دانشگاه راه را برای مردم هموار ساخت، او برای تدوین تاریخ مردم و ایجاد کتابخانه ها تلاش شبانه روزی نمود واز هیچ فرصت و امکاناتی نگذشت، او مراکز علمی و فرهنگی زیادی را ایجاد کرد که تاسیس موسسه تحصیلات عالی شهید بلخی، تاسیس موسسه نشراتی سید جمال الدین، تشویق و حمایت از تاسیس مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، اعزام صدها دانشجو به کشورهای مختلف و تامین هزینه های تحصیلی شان در

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

عین دشواریها و فقر امکاناتی جنگ، گشودن در وازه های دانشگاههای ایران پس از تلاش بسیار برای مهاجرین، گشودن دانشگاه کابل و حفظ کدر های علمی آن در اوج جنگ و ویرانی، نجات جان کدرهای علمی از اقوام مختلف که هریک تحت تعقیب و در معرض قتل بخاطر تعصبات قومی و سیاسی بودند و دهها مورد دیگر نمونه های کار او درین عرصه است.

سیاست مداران به دلیل طرحها و اقدامات نجات بخش مزاری برای خروج از بحران و ایجاد یک محوریت ملی او را تحسین می کنند، مزاری با ایجاد حزب وحدت به سالها خون ریزی داخلی هزاره ها پایان داد، جنگی که سالیان طولانی جای جای هزاره جات را زخمی و خونین کرده بود، او حتی منجی کسانی بود که درین جنگهای لجام گسیخته هرگز سر سازگاری نداشتند گرچند پس از آن هردو به مزاری پشت کرده و دوستان همراز علیه مزاری شدند و در صف قاتلان او ایستادند، او با اعزام هیئتی به پنجشیر و توافقات بعدی در جبل السراج و کابل با مسعود و ربانی، زمینه تفاهم اقوام محروم را هموار کرد و با تامین ارتباط همراه همیشه های ازبیک، زمینه سقوط حکومت نجیب را فراهم و با دفاع ازین گروپ در مراحل بعدی موجب نجات آنها از دم تیغ فتوای ارتداد مفتیان فتنه انگیز و قوم گرا شد و در نهایت فرصت دوستی دو قوم

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

مظلوم را برای همیشه فراهم کرد، او با طرح نشست چهار جانبه چهار قوم و با طرح و تدوین قانون اساسی نظام فدرالی و... گامهای بسیاری را برداشت که تا هنوز مایه اصلی سیاستهای گروهها و جریان های بازی گر سیاست می باشد.

عام مردم از آنجهت عاشق مزاری هستند که او را رهبری صادق و فداکار یافتند، مزاری به مردمش دروغ نگفت و مردم را وسیله نان و دنیای خود نساخت، او از دنیا هیچ چیزی نداشت و هیچ چیزی بر جای نگذاشت، پس از مزاری مادر و همسر و دخترش که هر سه داغ چند عزیز دیگر هم بر دل داشتند، هیچ میراثی جز یک احساس پاک، هدف مقدس و راه دشوار و پرخطر دریافت نکردند و تا امروز با دست مزد یکی از بستگان شان که بوتهای مردم را رنگ می کند زندگی می کنند. مزاری گفت با سر نوشت مردم معامله نخواهم کرد و نکرد، گفت برای مردم حق می خواهم، خواست و مردانه هم خواست، گفت می خواهم دیگر هزاره بودن جرم و ننگ نباشد، هزاره را از مجرمیت و شرم بیرون کشید، گفت عاشق قیافه و ابروی کسی نیستم، هرکسی برای مردم حق قایل شوند درست ما است، به درستی چنان کرد از فاشیست ترین تا معتدل ترین زانوی ادب نزد مزاری زد ولی مزاری پیش کسی

نرفت، گفت با گرفتن حق تان هیچ چیز دیگری نمی خواهم و آرزویم ریختن خونم در جمع شما است و چنین کرد و چنین شد. اهل مذهب و تدین از تعبد و معنویت و پای بندی اوبه ارزشهای دینی و مذهبی لذت می برند، او که هیچ تخلفی را از آموزه های دینی نمی پذیرفت و از خطای هیچ مجاهدی نمی گذشت و تطبیق حدود الهی را در سخت ترین شرایط جبهه و جنگ کنار نگذاشت، او دین و مذهب را در عمل جستجو می کرد و هرگز آن را وسیله نام و نان نساخت. دین و مذهب در منظر مزاری محصور به اشخاص نبود و راه رسیدن به خدا هم دهلیز های تنگ و تاریکی نداشت که راهنما و چراغ دارش چند نفر محدود باشند. مزاری خدارا در فطرت خود و دین رادر کردارش جستجو می کرد، او راه رسیدن به خدارا در خدمت بندگان او یافته بود و عرصه خدمت به خلق به اندازه مردم زیاد و گسترده است.

و گروهها و توده های دیگری از شرح صدر و وسعت نظر و دور اندیشی و برخورد متوازن با افراد و گروهها و قاطعیت و سازش ناپذیری واز همه مهمتر اصول گرایی و پرهیز از مصلحت اندیشیهایی که اصول را قربانی کند ودهها خصوصیت دیگر مزاری می ستایند. این همه علاقه و احساسی است که به مزاری ابراز می گردد و همه این احساسها مستند به گفتار و رفتار او نیز

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

است که این قلم درین مجال وقت مستند سازی را نیافت ولی به نظر من مزاری فراتر ازین احساس ها است، او بنیان گذار یک مکتب است که سالها در پی ایجاد آن بود و همه آنچه که گفته شد در مسیر ایجاد آن مکتب بود؛ مزاری مکتب بازیابی هویت منهدم شده را بنا نهاد.

هویت هزاره بحیث مردمی که عدالتخواهی و مظلومیت آمیخته با خون اوست، در طول سه قرن بطور سیستماتیک منهدم شده بود و خود هزاره نیز بر اثر جبر و استبداد دچار خود فراموشی هویتی گردید. انهدام سیستماتیکی که از آن سخن زده می شود شامل قتل عام و نسل کشی مکرر، بردگی و اسارت ممتد و گسترده، تخلیه و تملک اراضی شان و آوارگی و پراکندگی، فشار های ممتد و لاینقطع مذهبی و اعتقادی، محرومیت سیاسی و فرهنگی و علمی، تضعیف و نابود سازی اساسات اقتصادی و ستاندن شرایط زندگی انسانی و محرومیت از ابزارهای زنده ماندن می گردد.

اگر نگاهی به روند دونیم صد ساله اشغال سر زمین های هزاره از وادی قندهار و هلمند و اطراف هرات تا مرکز بادغیس و ارزگان و قسمتهای زیادی از میدان انداخته شود، بخوبی درک می کنیم که روند هویت ستیزی هزاره ها تا کدام اندازه دردناک است و نیز مروری بر مالیاتهای متعدد و کمر شکن بالای هزاره ها به نفع

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

خزانه دولتی که با آن سربازولشکر آراسته، عدالتخواهی و نظم هزاره را سرکوب نماید و تحمیل کوچی به نفع تقویه پایه های قومی و توسعه ساحه نفوذ اقتصادی و جغرافیایی یک قوم، چنانکه تملک اجباری زمینهای هزاره نیز به همین مقصد بوده است، نشان دهنده روشهای پیچیده و آرام روند انهدام است. قسمت زیادی از هزاره ها برای نجات خویش مجبور به تغییر مذهب گردیده و تعدادی هم وقتی ازین رهگذر سودی ندیدند و تغییری را احساس نکردند به تغییر نام و انکار هویت قومی خود دست یازیدند، ما هزاره های زیادی را می شناسیم که در اطراف هرات خود را "پارسی وان" می گویند و در غور و بادغیس و کندوز و اطراف آن "ایماق" و در قسمت های زیادی از کشور حتی در متن هزاره جات کنونی تاجیک تباری و تذکره تا جیکی گرفتن هم آغاز شده بود و قزلباش و بیات بودن که رواج بی تکلف شده بود.

احیای این باور که هزاره هم انسان است و حقوقی برابر با دیگران دارد و این ملک و سرزمین اگر مالکانی دارد یکی از آن مالکان اصیل هزاره است، کار ساده ای نبود و نمی شد با بافتن تئوریهها بدست آورد، احیای روحیه خود نگری و خود شناسی و خلق اندیشه باز شناسی هویت گم شده و فراموش شده و منهدم گردیده

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

با وعظ و نصیحت ممکن نبود و باید در عمل اعتماد به نفس پیدا می گردید.

مزاری همه تلاشهایش در سالیان دراز از جسارت و گردن فرازی در عسکری تا درس و بحث در مدرسه و تا ایجاد نهاد های فرهنگی و علمی و جبهات نیرومند جهاد و تشکیل احزاب سیاسی و انسجام دهی هزاره ها و مقاومت هویت ساز غرب کابل، برای پایه گذاری مکتب هویت شناسی بود.

دشمنان و رقبای کج اندیش او نیز مهمترین نقطه ای که در منظرشان خطرناک است و مورد حملات شان واقع شده و کینه شان را شدید ساخته همین بخش است، آنها بر هزاره خورده می گیرند که از مزاری بتی ساخته و او را می پرستند چون مزاری برای آنها یک هویت کاذب ساخته است.

کسانی که هویت یابی هزاره را پایان بهره کشی از توده های عظیم رام و بار کش می پندارند از هر تهمت و فتنه ای برای تبدیل شدن احساس و عاطفه مردم به درک و شعور و اندیشه مزاری شناسی دریغ نمی کنند و درین راه شیطنت های عناصر درونی جامعه هزاره جدی تر و فعال تر حرکت می نمایند، بنا براین براندیشمندان جامعه است که مزاری را فراتر از احساس دانسته راه او را از اندیشه های او غنی سازند.

مزاری و انسانی شدن سیاست

برای جامعه استبداد زده و پس مانده ای مثل افغانستان که عناصر تشکیل دهنده سیاست، جوهر غیر انسانی دارد، طرح انسانی شدن سیاست از دشوارترین و پیچیده ترین زاهدکار های دولت داری است. افغانستان به ساختار های مبتنی بر خشونت و زور عادت کرده و صدها سال تجربه حکومت داری خشن و زور گرایانه را با خود دارد؛ این تجربه ممتد و طولانی با هرپوشش و رنگی که بوده در نهایت اراده انسانها را در تعیین سرنوشت شان یا نابود و یا از مسیر تعیین سرنوشت، منحرف کرده و از انسان اسیر استبداد و از اراده ها و اندیشه های برده شده، توجیه گران مشروعیت نظام استبدادی ساخته است.

حکومت قبیله بر ملت بنام وحدت ملی، فرد بر جامعه بارنگ ظل الهی و زور بر اراده با توجیه و پشتوانه دینی و مذهبی، خصوصیت های بارز سیاست در افغانستان است و این ویژگی ها با مزدوری بیگانه گره خورده و در جریان تطبیق و نهادینه شدن این سیاست،

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

مردم این سرزمین وانسانی زاده شده در قلمرو جغرافیایی این کشور قربانیان بسیار مظلوم بوده اند.

تاریخ سر زمینی که ما و نیاکان ما در آن زاده شده ایم مملو از خشونت و وحشت برای تثبیت پایه های نظام های مبتنی بر سیاستهای ضد انسانی است و چون از عناصر مهم این سیاست، قبیله و تبار با پوشش مذهب بوده، قوم و تباری که مزاری به آن تعلق دارد قربانیان اصلی خشونت‌های سیاسی بوده و تاریخ حداقل سه قرن اخیر این سر زمین روایت تلخ و وحشتناکی از روند این قربانی شدن و شیوه های قربانی کردن این قوم دارد.

شاید درس تاریخ به مزاری آموخته بود که طرح هر راه حل دیگری غیر از انسانی کردن سیاست، برای پایان بخشیدن به رویه چند صد ساله نه تنها فاقد تاثیر مثبت است که هریک می تواند خود ابزاری برای ادامه حیات این جریان گردد، چنانکه قبل برین از تلاش برای داشتن کشور تا نبرد برای استقلال و مبارزه برای مشروطیت و دموکراسی و جهاد برای خدا و امارت برای حکومت خدا بر زمین خدا، اصلی جز سلطه و حشتناک و مستبدانه اشخاص و قبیله ها نداشته و مزاری خود اولین و بزرگترین قربانی سلاخی شده در مسلخ مدعیان حکومت خدا بر زمین خدا و اولین مغضوب بیرقداران جهاد راه خدا بود و همین وضعیت او را به این

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

نتیجه رساند که واضح بگوید: در افغانستان شعارها مذهبی است ولی عملکردها نژادی.

داعیه انسانی شدن سیاست در درون خود مردم سالاری را می‌پروراند و در نگاه مزاری مردم سالاری شکلی وبدون محتوا ومحوریت عدالت نیز خود جاده را بر تحکیم پایه های نظام خون آشام وانسان گش قبیله هموار می ساخت. مزاری داعیه دار انسانی شدن سیاست در افغانستان وپرورش دهنده مردم سالاری عدالت محور است و او در خلق واحیا وپرورش وگسترش این اندیشه از هیچ تلاش وپنجه وپرداخت بالاترین قیمت دریغ نکرد، مزاری می دانست که قومی که او به آن تعلق دارد زمانی به سیاست سهم شده می تواند که محور سیاست انسانیت باشد. هر عنصر دیگری از قبیل دین، مذهب، تبار وقدرت وثروت وحتى مزدوری بیگانه برای ما سودی نداشت و برای سیاست گران دیگر همواره ابزار بیرون کردن ما از جاده سیاست ودر نتیجه فقدان مالکیت سرنوشت ما بوده است.

بسیار واضح باید بگویم که روایتهای اکثرا دروغ ووارونه ی واقعیهای تاریخی این دیار تنها مایه تکوین ورشد دهنده این اندیشه در مزاری نبود، این روایتها در او درد ایجاد کرده بود واورا وادار به یافتن درمان. در او سؤال خلق کرده بود که بی توقف در

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

پی پاسخ بود. او را تجربیات عینی خودش در سهای بزرگی آموخت تا اندیشه بزرگی را پدید آورد؛ او دیده بود که خدا پرستان پر مدعی و مزور چگونه با تیشه ای که پایه های کرسی سلطنت پر از جلال و جبروت خدا را می سازند، فرق او و قبیل اش را که می خواهند در برقراری سلطنت خدا سهم بگیرند، می شکافند. او واضح دیده بود که هم شعاری اش با وارثان و جانشینان پیامبر هیچ اثری در فروکش کردن خشم و غیض و کینه و کشتار چندین صدساله آنها بر او و تبارش نبخشیده بود. او به روشنی دیده بود که در سنگر مردمانی که او را به دلیل کیش و مذهبش زیر آتش گرفته اند هم مذهبان غیر تباری خودش هم نشسته و شرید رگبار نفرت و کینه آنها را بر می کنند. او لمس کرده بود که هم زبانی نشان داد که غیر از همدلی است و رابطه داشتن با این یا آن قدرت بیگانه و مشترکات را ملاک دوستی قرار دادن غیر از مزدوری و چاکری و وسیله تعقیب اهداف آنها بودن است. او بالاخره به این باور رسیده بود که درد خود و قبیل اش این است که از همه ابزار های متداول هم گرایشی کار گرفته ولی از ابزار زور و کوبیدن مشت آهنین استفاده نکرده و این رویه در سیاست رایج افغانی یعنی انسان نبودن.

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

مزاری کوشید تا ازقبیله اش نیرو بسازد وازین نیرو در مسیر اثبات انسان بودن شان استفاده کند وبه آواز بلند؛ به بلندای تاریخ بگوید هزاره بودن جرم نیست، حق من همزاد انسان بودنم است ودر انکار حق من ونابودی عدالت سودی نیست، راه نجات این است که به سیاست، انسانی نگاه شود ورنه همگان از جاده انسانیت وآزادگی خارج می شوند.

تعامل حکومتها با هزاره ها

تعامل حکومتها با هزاره ها یک موضوع بسیار گسترده است و می تواند همه تاریخ هزاره ها را در بر بگیرد و به همین دلیل من نخواستم از کنار آن سبک بگذرم و مشغول تحقیق نسبتا وسیع در زمینه هستم.

بر اساس پیروی از دستور بزرگان بر گزار کننده سمینار "بامیان شناسی" و برحسب مسئولیت و وظیفه ی یک انسان عضو جامعه ی هزاره خواستم در جمع عزیزان سهم بگیرم. مشغولیتها و مصروفیتها که جزء ذات زندگی در سر زمین پر ماجرای ما است، به من اجازه نداد تا موضوع محول شده را کامل درین نوشته بیاورم و این نوشته در واقع تلخیصی از یک تحقیق مفصلی است که در حال انجام است و متعهدم که اگر زندگی باقی بود، بطور کامل روزی به نشر بسپارم. به همین دلیل درین نوشته توجه به مستندات نگردیده و در واقع به طرح حوزه های بحث و ذکر مصادق کلی بسنده شده است. این نوشته هرگز شایسته عنوان

گرفتن تحقيق نيست بلکه گزارشى است از يك تحقيقي كه در راه است.

براي شكافتن اين موضوع، من در پي آن شده ام كه به يك سؤال پاسخ بيايم؛ آيا ما در آستانه انقراض تمدنى هزاره ها هستيم؟ اگر زندگى كتلوى بمعنى تراكم جمعيت همسان در جغرافياى معين برآى يك قوم، عنصرى از عناصر تشكيل دهنده تمدن به حساب آيد، متاسفانه به دليل بر هم خوردن اساس زندگى كتلوى و تخليه سرزمينى، پاسخ اين سؤال تقريبا آرى است و اين فروپاشى تنها به شرايط موجود بگيره نخورده بلکه به گذشته هاى دور و نزديك بر مى گردد.

زمانى كه از انهدام جامعه هزاره سخن زده مى شود، ذهنها به سوى قتل عام ها و نسل كشى هاى كشانده مى شود كه بارها بالاى اين جامعه تكرر شده و نهايت قساوت و وحشت در آنها به كار رفته و از ديد همگان؛ حتى تاريخ سراسر مقلوب و همانند حاكمان هويت ستيز مكتوم نمانده است تا جاييكه اگر حقيقي بيان شده در قالب ذكرصدها عنوان و لقب زشت و پلشت دادن به اين جامعه انجام گرفته است. مگر رويه هاى بسيار ديگرى بوده كه هدف انهدام اين جامعه را تعقيب مى كرده و مؤثريت آنها نيز كمتر از قتل عام ها نبوده است؛ ليكن از ديد همگان و از جمله تاريخ

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

نگاران قسمت های زیادی از آن پنهان مانده است. این رویه ها تنگناهای بسیاری را پیش روی این جامعه ایجاد کرده که ناگزیر باید به گزست از تمدن متعلق به خود وهزم شدن در فرهنگها ومجموعه های تمدنی وکتلوی دیگر دست یازد. تغییر مذهب، تغییر عنوان هویتی، تغییر زبان،مهجوریت ومحدودیت وشفاهی ماندن زبان، پراکندگی جمعیتی، فقر وحشتناک اقتصادی، فرهنگی وسیاسی، یاس شدید نسبت به تواناییها وظرفیتهها ودر نهایت خود فراموشی وغیر پروری از نتایج رویه های هدفمند انهدام سیستماتیک جامعه هزاره است.

متأسفانه سر در گمی هویتی هزاره ها آنقدر شدید بود که حتی حوادث متعاقب کودتای 7ثور57 نیز نتوانست تکانی، باوجود شکستن بسیاری از حصارها وبیرون شدن هزاره از زندانی که در اثر سیاست انهدام سیستماتیک ساخته شده بود، در باز یابی هویت گم شده جامعه هزاره ایجاد نماید. وما شاهد تبعیت افراط گرایانه توده های عام وگروههای رهبری کننده این مردم از تئوری ها وجریانهای فکری وسیاسی فرا وانی بودیم؛ حتی شاهد همسویی واطاعت افراط گرایانه بنحشی از هزاره ها از عوامل نابودی وتباهی خود شان. مشهور بود که هزاره های کهن سن تر در دوران جنگهای سه دهه گذشته همواره آرزوی دوره شاهی را می نمودند،

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

عمده ترین دلیل این مردم در آرزوی تکرار دوره زعامت ظاهر شاه، به نظر آنها امنیت بود؛ در ک این عده از امنیت، بگوش نرسیدن صدای تفنگ بود، در حالی که سلطنت ظاهر شاه نا امن ترین دوره برای هزاره ها به حساب می آید، درین دوره به جای تفنگ کمربند یک عسکر می توانست بریک منطقه حکم براند. این بر داشت ها نشان می دهد که تا کدام اندازه بر رسی رویه های آرام و خطر ناکی که به انهدام سیستماتیک جامعه هزاره منجر شده است، مهم و حیاتی است.

باتوجه به اینکه در جریان تحقیق پیرامون "تعامل حکومتها با هزاره ها" ذهنم به "انهدام سیستماتیک جامعه هزاره " بیشتر معطوف شد، محتوای اصلی و عمده تحقیق نیز مواردی است که منجر به انهدام تمدنی هزاره گردیده و جامعه هزاره ضرورت به بازخوانی هویت خویش پیدا کرده است. باور من این است که اگر ما برای " مزاری " هیچ ارزشی را قایل نباشیم، نقش او در باز یابی هویت جامعه هزاره و زدودن یاس و احیای اندیشه ی "بودن" و "توانستن" به اندازه زنده کردن و ساختن یک ملت است.

سیاست انهدام ابعاد بسیار گسترده دارد که در مجموع به "محروم سازی مطلق" منتهی می شود. محرومیت اگر صد هاسال طول می کشد، پایانی جز فراموش کردن داشتن حق و سهم و در نهایت خود

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

فراموشی و حتی خود گریزی ندارد. این رویه در عرصه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قابل ارزیابی است. مواردی که از دید من ضرورت به کنکاش و تحلیل در مورد اعمال سیاستهای ویران گر حکومتهای شخص، فامیل و قبیله محور بالای هزاره ها دارد عبارت است از:

1- اشغال اراضی؛

نگاهی به جغرافیای زندگی هزاره ها در گذشته که بعضا در اسناد تاریخی ثبت نیست و کاوش علمی از مجراهای دیگری ضرورت دارد، نشان می دهد که این مردم بصورت کتلوی در جنوب افغانستان امروزی و نیز غرب می زیسته و آثار اثبات کننده این نظریه فوق العاده فراوان است، من در یک سفر کاری به ولایت هلمند در سال 1388 متوجه شدم که این مناطق در زمانهای نه چندان دور زیست گاه جمعی هزاره بوده و هنوز قریه ها، قلعه ها و کوهها و دره ها و چشمه ها و... به همان نام هزارگی خود باقی است و تعداد کمی از مکانهایی که نو احداث توسط جمعیت جایگزین پشتون تبار فعلی است به زبان پشتو نام گذاری شده است. در بسیاری از ساحات قندهار نیز آثار زیادی از اینکه مالکیت آن جا مربوط به هزاره ها بوده در دست رس است، حوادث ارزشمندی و مناطق بسیار دیگر بطور واضح در اسناد تاریخی روشن است

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

و پس از قتل عام هزاره ها توسط امير عبدالرحمن در يك مقطع زمانى بسيار کوتاه جمعيت انبوه از مردان زنده مانده از جنگ، بالاچار كوچانده شده و بجاي شان پشتونها اسكان داده شده اند كه به روايت كاتب تعداد هزاره هاى فرارى داده شده به 450 هزار خانوار مى رسيده است. اشغال اراضى يك عمليه خشونت بار و خونين سيستماتيک بوده و تنها به دليل فرار ساكنين هزاره از جنگ و جاي گزين شدن جمعيت جديد به آهستگى و مرور زمان و بطور طبيعى تحقق نيافته است، فرامين فراوان و مسلسل امرى جنگ افروز و خون ريز مبنى بر ضبط املاک هزاره و اعطاي آن به قبائل پشتون نشان مى دهد كه جنگ، علت تخليه اراضى از وجود هزاره ها و اشغال آن توسط جمعيت پشتون نه بلكه تخليه اراضى و اشغال آن علت اصلى و هدف جنگ ها بوده است.

2- ترك اراضى؛

سياست تخليه زمين و ترك زيست گاه و مالکيت اراضى، به اشغال آن توسط قوه قهریه در جنگ و يا صدور و تطبيق فرمانهاى امارتى خلاصه نمى شود؛ بلكه دلايل بسيارديگرى كه ريشه در برنامه انهدام سيستماتيک جامعه هزاره دارد موجب شده تا در طى زمانهاى طولانى مردمان بسيارى مجبور به ترك املاک و خانه و كاشانه گرديده اراضى شان را كسان ديگرى تصاحب نمايد،

نگاهى به تركيب جمعيتى موجود در ولايات عمدتاغير هزاره نشين هم جوار با مناطق عمدتا هزاره نشين كنونى و تعمق روى شواهد تاريخى و روايتهاى ساكنان موجودى كه تغيير هويت داده اند نشان مى دهد كه هزاره ها سرگذشت تلخ و روزگار سياهى را پشت سر نهاده اند، وجود هزاره ها در بادغيس، هرات و غور قابل غور و مطالعه است، يك فرضيه اين است كه اين مردم ساكنان بومى اند كه بر اثر فشار و تبعيض و ظلم بجاي ترك سرزمين، ترك مذهب و كلتور و حتى نام و نشان هزارگى شان كرده و كوشش كرده اند مثلا با انتخاب عنوان ايماق، فارسى وان وغيره از جرم هزاره بودن نجات يابند و يا خود را از نام هزاره جدا ساخته و بنام تاجيك و ديگر كتله ها پيوند داده راه گريز از تبعيض و ظلم غير قابل تحمل را جستجو نمايند و همينطور تغيير زبان و تغيير مذهب در همين راستا قابل تعمق است. در مناطقى از باميان و ولايتهاى همجوار شمالى آن هزاره هاى اند كه بر علاوه تغيير مذهب، عنوان هزارگى را کنار گذاشته و خود را تاجيك مى نامند و تاجيك هاى اصلى آنها را در جمع خود محاسبه نمى كنند، اصطلاح تاجيك اصلى و تاجيك وصالى از مصطلحات مشهور آن مناطق است. فرضيه ديگر اين است كه هزاره هاى تغيير هويت و يا مذهب داده در ولايات شمالى و شمال غربى و غربى و مركزى،

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

ساکنان اصلی نیستند، بلکه آوارگانی اند که از جنوب و شرق و مرکز رانده شده اند و یا مجبور به ترک دیار گردیده و در مناطق جدید ساکن شده و به دلیل تبعیض و جبر و فشار امکان دوام زندگی را با حفظ اصالت هویت‌های مذهبی، فرهنگی و تباری ممکن نمی‌دیده‌اند.

حضور هزاره‌ها بنامها و عنوانهای مختلفی در مناطق وسیعی از افغانستان و در میان جمعیت‌های دیگر قومی، موضوع قابل تعمق است، در حالی که این مردم در میان جمعیت قومی پشتون حضور کتلوی ندارند و همچنین قابل تعمق است که مناطق و املاک تخلیه شده توسط هزاره‌ها به شکلی از اشکال در تصرف پشتونها قرار گرفته است. فراین نشان می‌دهد که تصادم پشتونها با هزاره‌ها فقط و فقط با نابودی این مردم خاتمه می‌یافته و در واقع پشتونها به چیزی کمتر از نابودی هزاره‌ها و توسعه مالکیت و ساحه جغرافیایی خود قانع نبوده‌اند ولی برخورد سایر اقوام با تغییراتی در مذهب یا زبان و یا نام و عنوان هزاره تغییر می‌کرده است و رفته رفته در همین حد نیز زیست با همی نیازی به تغییر هویتی نداشته است. هزاره‌ها امروزی وارث قرن‌ها ظلم و ستم غیر قابل وصف و کشتار و آوارگی‌های دردناک و نگاه به گذشته برای هر هزاره‌ای وحشتناک است.

3- تحمیل فقر کشنده؛

یکی از دلایلی که انسان هزاره را مجبور به ترک دیار و آواره هر کنار ساخته است، تحمیل فقر مهلک با طرح و اجرای برنامه های فقر آفرین از سوی حکومتها بوده است، در میان هزاره ها مثل مشهوری است که غریب را نه بکش و نه بزن، نانش را بگیر. حکومتها هزاره ها را هم کشته و هم زده و هم نان شان را گرفته اند. این بحث در دو محور قابل ارزیابی است:

الف: مالیات و حواله های فقرزا؛

یکی از روشهای بسیار خطرناک برنامه سازان تصفیه قومی برای انهدام سیستماتیک جامعه هزاره بصورت آرام و پیچیده طرح و تطبیق مالیاتها و حواله جات مالی سنگین و غیر قابل تحمل بوده است.

1- حواله پشم؛ اولین بار پس از زمان بسیار اندک از گذشت پروژه قتل عام و نسل کشی و انهدام نجشونت بار، حواله پشم و "برک" بافی به مرحله اجرا در آمد. امیر عبدالرحمن برای اینکه آن عده از هزاره ها را که بقیه السیف لشکرش بودند، بصورت خاموش منهدم سازد، فرمان داد که این مردم برای حکومت پشم بیاورند و زنان اسیر هزاره در زندانها برک ببافند، این حواله که سالیان درازی اجراء می شد برای مردمی که هنوز در میان دود

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

و آتش جنگ نفس مى کشیدند بی نهایت سخت و کمر شکن بود، بخصوص که بغیر از بعضا ناممکن بودن تامین مقدارپشم حواله شده، سرقت و خیانت کار گزاران امیر و انتقال پشم های جمع آوری شده از مناطق مختلف هزاره جات به کابل بر دوش خود هزاره ها و تامین خرج و مصارف مامورین امارتی نیز علاوه می گردید. اکثر هزاره ها درهمین مقطع بر اثر فشار مالی زمین و دیار خود را ترک کرده آواره شدند.

2- مرده پولی؛ حواله دیگری که بر هزاره ها تجمیل شد "مُرده پولی" بود، از کیفیت و نوع این حواله روایت های شفاهی مختلفی می شود و در اسناد مکتوب چندان وضاحتی نیست؛ اما از میان روایتها آنچه که گریگوریویچ کارگون رئیس دیپارتمنت افغانستان در انستیتوت شرق شناسی روسیه نقل کرد، قابل درک تر می نماید و آن اینکه با خاتمه پروژه قتل عام دو نوع فشار ادامه یافت، یکی روند اخراج هزاره ها از سرزمین های شان که بنا به روایت مرحوم فیض محمد کاتب منجر به آوارگی 450000 فامیل هزاره شد و دیگری تحت تعقیب قرار گرفتن افرادی که در جنگ مجروح شده بودند. در جریان تلاشی خانه ها بیدادگری و مظالم زیادی بر مردم می شد و هزاره ها مجبور شدند با مامورین امارت به یک توافق رسیدند که آنها دست از تلاشی خانه ها بر دارند و در

مقابل اگر کسی از آنها مرد به اداره حکومتی گزارش دهند تا مفتشین مطمئن شوند که آن مرده مرد جنگی و علت مرگش جراحات در جنگ نبوده است. این توافق رفته رفته به اخاذی سیستماتیک تبدیل شد و خانواده کسی که می مرد مجبور بود برای افراد حکومت پول پرداخت نماید تا به حیث وابستگان یک جنگجوی ضد قوای امارت راپور داده نشوند، شراکت کسی در مقاومت علیه تهاجم قوای امیرجرمی بود که جزایش مرگ جنگجو و مصادره اموال و بردگی فامیلش بود. اخذ مرده پولی از هزاره ها ضمن اینکه عمومیت یافت و هر خانواده ازبابت هر مرده ای باید پول می داد ولو مرده یک کودک و یایک پیر زن بود، تا زمان های طولانی نیز دوام یافت و باعث مهاجرت گسترده گردید. نکته بسیار قابل تعمق این است که هر کاری حتی مردن برای هزاره جرم بود و موجب مجازات! ولی مهاجرت و ترک دیار هیچ مانعی نداشت و بعدها که تا حدودی در رفتار امارتهای افغانی نسبت به هزاره ها تبدیل آمد نیز هیچ امیری در پی باز گرداندن آوارگان بر نیامد و از هیچ کشوری در خواست باز گرداندن آنها را نکرد. معنی این بی تفاوتی و اوضحا حکایت از هدف اعلام نشده آنهاست. انهدام جامعه هزاره دارد.

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

3- مالیه مواشى؛ مالیه دیگرى که کمر هزاره ها را شکست، "مواشى" بود. هر فامیل هزاره مجبور بود در برابر هر حیوانى که نگهدارى مى کرد مالیات معینى برای اداره حکومتى بپردازد، گاهى این مالیات ها ضمن اینکه در اصل بسیار سنگین بود، با بی رحمى ها و اخاذى های مامورین نیز همراه مى شد؛ نظیر رسید ندادن برای پرداخت کننده و دوباره حواله شدن مالیه و یا دوچند گزارش دادن مواشى و...

4- شاخ پولی؛ در حکومت های افغانى تا وان شوخى و مستى یک حیوان را نیز باید انسان هزاره مى پرداخت، مشهور است که در جریان جمع آوری حواله مواشى، مامورى، بزى را مى بیند که شاخهای بزرگ و تماشایی دارد اومی خواهد بابز و شاخهایش بازی و تفریح نماید و در جریان این تفریح شاخ بز چشم مامور را آسیب مى رساند، این واقعه باعث مى شود که حکومت برای حیوانات شاخدار مالیه جداگانه ای وضع نماید. "شاخ پولی" یکی از حواله جات مشهور حکومت بالای هزاره ها است که سالهای زیادی دوام کرد.

5- حواله روغن؛ "روغن شرکت" یکی دیگر از گونه های مالیات تباه کننده بالای هزاره ها است، هر فامیل هزاره بطور عموم مکلف به پرداخت مقدار معین روغن زرد به اداره شرکتى بود که

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

مسئولیت تامین روغن دولت را داشت. همین حواله موجب قیام مرحوم ابراهیم خان گاو سوار شد که اولین قیام هزاره ها پس از قتل عام تاریخی این مردم توسط امیر عبدالرحمن است و در ادامه آن قیام شهید علامه بلخی و یارانش از جمله مرحوم گاو سوار صورت گرفت.

در میان حواله های یاد شده، حواله روغن به چند دلیل در یاد و خاطره ها بیشتر مهم می نماید؛ اول بدان جهت که این حواله بر سرنفوس بوده و هیچ فرقی نبوده که آیا کسی تاوان پرداخت را دارد یا نه و دیگر اینکه این حواله تا زمان قیام ابراهیم خان جریان داشته و اکثر مردمانی که ازین ناحیه شکنجه دیده در عصر ما زنده بودند و روایت گر حوادث و قیام ابراهیم خان گاو سوار دلیل عمده دیگر در مشهور شدن این مالیه است ورنه همه مالیاتهای وضع شده برای هزاره ها کمر شکن بود و موجب از دست دادن املاک و هستی شان و آوارگی و پراکندگی و منهدم شدن اساسات زندگی جمعی شان.

6- کوچی؛ بدترین جبری که بر هزاره ها و به مقصد بیرون کردن شان از سرزمین شان تحمیل شد، کوچی های پشتون تباری بود که از یک طرف فرصت استفاده از امکانات و ظرفیتهای طبیعی هزاره جات را از هزاره ها ستانده بودند و از جانب دیگر همانند کمپنی

استعماری هند شرقی با زیر قرض بردن هزاره ها در تامین حواله های پشم و روغن مالک زمینهای شان می شدند. بر علاوه ظلم و غارت گری آنها مورد حمایتهای امنیتی و قضایی قرار داشت.

ب: سیاست های محروم سازی؛

1- محاصره: روند انهدام سیستماتیک جامعه هزاره به قتل عام و اسارت و بردگی و آوارگی و تحمیل مالیاتهای کشنده ختم نشد، این رویه به شکل خطرناک و با روشهای مرموزتری ادامه یافت. در محاصره قرار دادن مناطق هزاره نشین از جمله سیاستهایی بوده که تا به امروز دوام دارد، هزاره ها حتی در دوره هایی که از آن طلایی یاد می شود مردمانی بریده از همه جا بودند و هر هزاره برای زنده ماندن، مواد مورد نیاز زندگی را صدها کیلومتر بر شانه های خود حمل می کرد، تا به امروز انسان هزاره در محاصره قرار دارد و از دست ناری اش به سهولت های امروزی زندگی رنج می برد. در زمان سلطنت ظاهر شاه که اقداماتی برای ساخت زیر بناهای ترانسپورتی به کمک دولتهای خارجی صورت گرفت، کوشش شد تا این پروژه ها از مسیر ^{بزارجات} منحرف گردد و لوتوان این کار صدها کیلومتر فاصله بنادر تجارتي را از هم دور نماید. محاصره بودن هزاره ها فقط به محاط بودن محیط زیست شان به کوهها و دره های صعب العبور و نداشتن راههای مواصلاتی

مزارى و بازخوانى هویت گم شده

خلاصه نمى شود بلکه هزاره ها از نظر استقرار جمعیت پيرامون خود نيز در محاصره بودند، مشهور است که اين مردم برای رفتن به حج ويا ديگرزيارات مذهبی ويا خبر گيری از کسان آواره شان در خراسان وکويته بلوچستان وجاهای ديگرسالانه تلفات زيادی را در حين عبور از راههایی که در میان جمعیت های قومی ديگر واقع شده است متحمل می گردیده اند. هزاره ها در نتیجه اين رفتاربالاجبار گسست عمیقی با مراکز علمی ومعنوی ومذهبی خود از یک سو وجمعیت های تباری خود از سوی ديگر پيدا کردند ودر واقع به یک جامعه پراکنده وبيگانه از هم مبدل شدند. رونده محاصره هزاره جات هنوز هم به قوت خود باقی است ودر جریان چهار دهه اخير نیمی از قربانيان هزاره را کسانی تشکیل می دهند که در مسیر راههای عبور ومرور توسط قبایل واقوام غير هزاره به دليل تفاوت قومی ومذهبی کشته شده اند وسر مایه زيادی ازین مردم در مسیر راهها غارت گردیده وظلم های بی شماری بر آنها رفته است. حتی هزاره ها برای رسیدن به پایتخت ويا مراکز واحد های اداری محلی قربانيان بی شماری داده ومی دهند. درسالهای اخير بر اثر پیشنهاد های مکرر وحمايت جامعه جهانی قرار شد جاده هایی احداث ودهلیزی از شمال به جنوب ونيزاز شرق به غرب گشوده شود ولی رئیس جمهور کشور بر اثر

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

پیشنهاد واستدلال وزیر مالیه وقت (انوارالحق احدی رهبر حزب فاشیستی افغان ملت) فرمان الغاء این پروژه ها وانتقال بودجه آنها به پروژه های دارای ماهیت قومی را داد وبر اثر اعتراض ها پس از سه بار تکرار صدور فرمان ولغوآن سر انجام راه اندازی شده تا دیده شود چه می شود؟

محروم سازی هزاره ها تنها در زمینه اقتصادی هم محدود نیست بلکه ازین نقطه شروع شده و تمامی عرصه های سیاسی و علمی و فرهنگی را در بردارد.

2- بی سوادی: هزاره ها بر علاوه اینکه از اثر فقر شدید وکشنده فرصت اندیشیدن برای سواد آموزی را نداشتند، امکانات آن هم برای شان میسر نبود؛ اولین مکتب در هزاره جات در سال 1345 خورشیدی فعال شد وهزاره جات تا سال 58 که بر اثر جنگها تمامی مکاتب تعطیل گردید دارای 2 لیسه بود و تا این زمان هیچ دختری درین مناطق شامل مکتب نگردیده است. این در حالی است که در سال 1300 خورشیدی اولین کاروان 60 نفری از فرزندان اعضای دربار وبستگان خونی شان به فرانسه،ایتالیا و آلمان برای تحصیلات عالی اعزام شدند. هزاره های مقیم شهرها کمی پیشتر از هزاره جات فرصت ورود به مکاتب را داشتند ولی وضع محدودیتهای رسمی ونیز برخورد تبعیض آمیز مدیران

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

ومعلمان وتوهین وتحقیر شاگردان وبعضا لد وكوب شدن اولاد هزاره وباز خواست نشدن شان موجب شده بود كه اين مردم نتوانند همانند ديگران از فضاي تعليمي استفاده كنند. هزاره ها براي فراگيري علوم ديني نيز امكانات اندكي داشتند كه پيشينه آن به بيشتر از 70 سال نمي رسد، ممنوعيت آموزشهاي ديني مطابق مذهب جعفري كه هزاره ها پيرو آن است وفقدان هرگونه مركز آموزشي ديني وفشارشديد از سوي حكام ومردم حنفي مذهب موجب تغيير مذهب در هزاره هاي خارج از حدود هزاره جات گرديده است. هزاره هاي شامل در هزاره جات به هر قيمتي كه بوده است، مذهب را حفظ كردند ولي تعليمات براي شان ميسر نبوده است. زماني كه اين مردم تصميم به مهاجرت به سوي حوزه هاي علمي ديني گرفته اند، رفتن وباز گشتن شان قرباني هاي زيادي را به همراه داشته وبر علاوه در نجف نيز با تبعيض رو برو بوده اند. يك جوان هزاره "برگ" دست بافت مادرش ومقداري روغن زرد وچند تا نان فتيره توشه سفرش بود، بعضا روغن ويرگ را- اگرزنده مي رسيد- تا خراسان بردوش حمل مي كرد وباقي راه تا نجف را با توقف در هر جا وكار كردن طي مي كرد ودر نجف در نزد مراجع مذهبي در بهره داشتن از بيت المال نيمي



مزهاری و بازخوانی هویت گم شده

نفر حساب می شد!! سالهای زیادی دو طلبه هزاره مستحق مصرفی بود که یک طلبه عرب و یا ایرانی بود.

3- محرومیت سیاسی: محرومیت سیاسی مردمی که وجود شان اضافی بوده و راههای بسیاری برای نابودی و انهدام هویتش طی شده است شاید آنقدر روشن باشد که ضرورت به استدلال نداشته باشد، حضور هزاره در چوکات قدرت و سیاست اگر گهگاهی دیده می شود سمبلیک و نمایشی و توجیه گرانه است و بس. امروز اگر هزاره ای که بر سر یک کراچی چند عدد باد رنگ دارایی اش است و در سرما و گرما از بام تا شام می کوشد تا قیمت یک قرص نان خشک را برای قوت عیالش کمایی کند. زمانی که می شنود وزیر هزاره در کابینه راه نیافت، بادرنگش را به زمین می کوبد و آه سردی می کشد، حکایت از فروریختن امید او دارد و روایتی است از حساسیت او نسبت به محرومیت تاریخی قومش از سیاست، ورنه این بیچاره را قیرانی سود از آن وزیر نبوده و نه خواهد بود و برای زنده ماندنش همان یک دانه بادرنگ بسیارکار آمد تر از چندین سال وزارت آن وزیر است؛ وزیر یا وزراییکه نتوانسته اند احساس این فرد و میلیونها دیگر را درک کنند و یا اگر درک کرده، نتوانسته ارج بگذارند. هزاره وقتی کاروان موترهای رهبران شان عبور می کنند، احساس غرور می کند و در

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

یک لحظه خود را فراموش کرده غرق تماشا می شود و چند لحظه بعد دست و پای خود را له شده و خود را افتاده در جاده و گم شده در غبار کاروان رهبر می نگرد، ناله می کند صدایش بی اثر است و دست استمداد دراز می کند، خالی بر می گردد، نا امید می شود، عقده می کند باز رهبر بر می گردد و این بار او ازین خسته تر، هزاره زیرپاله شده عقده اش را می بلعد و به امید آینده بهتری با رهبر هم صدا می شود و باز رهبر هوایی می شود و باز خسته بر گشته سراغ این دست و پاشکسته را می گیرد، هی آنقدر این بازی تکرار می شود تا هزاره بگوید "بیزار"!

محروم سازی عمده هزاره ها توسط سیاست گزاران امروزی در ادامه پالیسی های دیروزی موجب شده تا هزاره ها به سمت تخلیه هزاره جات و مهاجرت به دیگر نقاط هدایت شوند، اگر روند ممتد و طولانی دو قرن مهاجرت و تخلیه سرزمینی را در نظر بگیریم و نیز اگر به فقدان برنامه محرومیت زدایی برای پس از این توجه کنیم، باور این برداشت که زمان انقراض تمدنی هزاره ها نزدیک شده چندان دشوار نیست. هزاره ها با داشتن هزاره جات بحیث سرزمینی که در آن زندگی کتلوی داشتند و دارای آداب و سنن مخصوص به خود و زبان و ادبیات و هنر ویژه هزارگی و تاریخ بردند، عناصر سازنده یک تمدن ویژه هزارگی را با خود داشتند؛ اما

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

با پراکندگی و هزم شدن در فرهنگ و رسوم دیگران و تخلیه سرزمینی که خواستگاه تمدنی شان است، حفظ این تمدن بسیار دشوار است و بیشتر چنان می نماید که ما به سوی تدوین تاریخ یک تمدن در حال انهدام گام می نهیم.

نمی خواهم فکر شود که من نگاه بد بینانه دارم ولی می خواهم توجه آنانی را که مثل خودم در رگهای شان خون هزارگی جریان دارد جلب کنم که هزاره از زندگی در هزاره جات نا امید شده و این هشدار سختی است که اگر کاری نشود، تئوری انهدام جامعه هزاره در حال پیروزی است.

صدها سال بودن هزاره در سرزمینی که برای خود تمدنی ساخته بود و پاره های وجودش از هر گوشه جهان به او پیوند می خورد و مقاومت غیر قابل تصور برای حفظ آن نتیجه ی "امید" برای روزگار بهتر بود و امروز این امید در حال از بین رفتن است.

چگونه از هزاره امروز توقع امید واری داشت؟ در حالی که هیچ تفاوتی در رویه ها دیده نمی شود، اگر دیروز خون یک هزاره 5 روپیه تاوان می شد ولی پای یک سک کوچی 25 روپیه امروز آیا خون هزاره وگوسفند کوچی برابر شده است؟ در جریان تهاجم کوچیها در سال 89 به بهسودبرعلاوه نابودی تمام مزارع و سوختن و غارت شدن خانه های مناطق مورد تهاجم بیش از 20 نفر کشته

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

شدند، فرمان رییس جمهور افغانستان که توسط یکی از بزرگان هزاره به بهسود غرض تطبیق برده شد حکایت از پرداخت غرامت به طرفین داشت واز آدمهای قربانی شده خبری نبود! وقتی حکومت فرمان را اجرا کرد یک پنجم مبلغی را که به کرجیهای مهاجم داده بود برای هزاره های آواره شده پرداخت کرد. در مصاحبه ای گفته بودم که حکومت افغانستان 40 سال پیش در ولسوالی لعل و سر جنگل تاوان خون یک انسان هزاره را یک پنجم تاوان سگ کوچی تعیین کرده بود و امروز هم تاوان خون هر انسان هزاره در بهسود یک پنجم گوسفند کوچی است، بزرگی بسیار خشم کرد و مرا به سیاست فتنه و تخریب متهم ساخت.

بنای من درین نوشته بررسی جزئیات سیاستهای کنونی پیوسته به گذشته برای انهدام سیستماتیک جامعه هزاره نیست بلکه من می خواهم این مورد هدف تحقیق و مطالعه اندیشمندان ما باشد تا شاید بتوان راهی برای باز گرداندن امید به هزاره ای که در رهگذر چندصد ساله ی آمیخته با خون و آتش و شکنجه و آوارگی و فقر از دست نداد و اکنون در حال از دست دادن است پیدا کنیم، سیاست موجود زعمای ما زاویه های نا امید کننده فراوانی دارد که حوصله بیشتر می طلبد.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

برای من مزاری دقیقا از جهت امید بخشی اش به هزاره قابل تعظیم است، او برای هزاره نه پادشاهی خواست و نه نان و نه مقامی بلکه برای هزاره حس بودن و توانستن را هدیه کرد و هویت فراموش شده اش را زنده و دقیقا همین کار مزاری هدف پیکان های هتاک دشمنان مزاری است.

زاره روزی که حس هزاره بودن را از دست دهد، هزاره نیست و آن زمان انقراض تمدنی بنام هزاره نیز حتمی است، من این سطور را در شهر مشهد و در منطقه ای می نویسم که اطرافم چهره و سیمای فراوانی از هزاره می بینم ولی احساس هزاره بودن را در اکثر آنها نمی یابم، اینها جرم هزاره بودن را از آبا و اجداد شان به ارث برده اند ولی احساس آن را به پای دیگران ریخته اند، اینها حتی حاضر نیستند که بگویند هزاره ایرانی اند بلکه می گویند ایرانی "بربری" اند. آیا شما هم با من موافقت می کنید که حکومت ده ساله موجود امید را از همه ولی از هزاره بیشتر گرفته است؟ و زمانی که امید از بین می رود خود فراموشی و یاس حکومت می کند و حکومت یاس سلطه بی هویتی را حتما با خود دارد؟ اگر موافقت می کنید با بزرگترین هدیه مزاری یعنی بخشش امید به انسان هزاره، هویتی را که او احیاء کرد همچنان زنده نگه داریم.

درسهایی که از افشار باید آموخت

روز جمعه 19 دلو 90 محفل غریبانه ولی مخلصانه ای در محله افشار کابل بمناسبت نوزدهمین سالروز شهادت مظلومانه مردم افشار به دست نیروهای لجام گسیخته و پر کینه تحت امر دولت آقای ربانی بر گزار گردیده بود. درین مراسم دوستان، مرا مکلف به ایراد سخن کردند و من هم دقایقی ادای دین نموده روی چهار نکته اشاراتی داشتم و دوستان در ختم از من خواستند که همان محتوی را مکتوب بسازم و من با تلخیص و پرهیز از بسیاری قصه ها و خطرات و حرفهای غیر ضروری این سطور را نوشتم که نتیجه همین است که در پی می خوانید.

در اینکه در افشار چه گذشت و جزئیات این فاجعه چیست؟ کم و بیش همه می دانیم و بسیار ضرور است که آن را ازسینه ها بیرون کشیده به تاریخ بسپاریم ولی من امروز می خواهم به چند موردی اشاره کنم که درسهایی برای ما است:

۱- اولین درسی که از فاجعه افشار باید آموخت این است که در افغانستان دوستی ها و خصومت ها همانند سیاست بی معیار است، شاید زمان طولانی تصور می شد که یک قوم دشمن مشترک دیگر

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

اقوام است، حكومت ممتد و طولانى يك قوم و قبيله و خوانواده اين ذهنيت را خلق كرده بود و شعارها بر اين بود كه همين مردم ديگر مردمان اين سرزمين را نفى مى كند، بنا بر اين ديگران سر نوشت مشترك دارند.

ليكن حوادث سالهاى 71 تا 74 خورشيدى در كل و فاجعه افشار به طور خاص اين باور را در عمل دگرگون ساخت و نشان داد كه درين ملك بين شعار و عمل فاصله بسيار است و نسبت به هزاره ها هر قومى اگر قدرت داشته باشد، همان مى كند كه قوم حاكم كرده است.

شرائط و موقعيت اقوام بگونه اى است كه غير هزاره ها بگونه ابزاري از هزاره ها بهره مى گيرند و زمانى كه احساس نياز نكنند يا دور مى اندازند و يا نا بود مى سازند. اقوام ديگر به دليل داشتن مرز مشترك و قوم و تبار در پشت مرزها از برترى حمايت بيرونى بر خوردارند و از اين بهره وري در جهت حاكميت و بازبهاى سياسى و قدرت استفاده نموده اند در حالى كه ما در ذر مقطعى سرزمينهاى خود را از دست داده در محاصره مطلق قرار گرفته ايم. برداشت من از روابط اقوام با ما به اين جا رسيده كه پشتونها با ما ازدها گونه بر خورد كرده اند و در هر بر خوردى بخشى از مارا بلعيده اند و تاجيك ها مار صفت عمل كرده فرصت طلبانه مارا

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

نیش زده وزهر خود را بر ما چشانده اند، به نظر ما حتی ازبیک ها هم اگر حاکم شوند اولین سیلی قدرت شان را به روی ما آزمایش می کنند، ازبیک ها همان قدر فرصت و قدرت یافتند که در حیرتان 300 تن از فرزندان ما را زنده به آمو انداختند و بجرمی را که تراشیدند این بود که موترهای حامل پادشاه دپوئتم را دریش کرده اند! این نشان می دهد که اگر کسی کمتر به ما تاخته و جفا کرده به دلیل باورهایش نبوده بلکه به دلیل قدرت نداشتن و حاکم نبودنش بوده است.

دیگران موقعیت و شرایط حکومت کردن و یا بازی با آن را به تناسب ظرفیت های شان داشته و از همین رو فرصتهای بر تر اقتصادی و علمی را نیز داشته اند، مگر هزاره ها همیشه به فکر زنده بودن بوده و فرصت اندیشیدن به زندگی را نیافته اند؛ من باور دارم که بین زنده بودن و زندگی کردن بسیار فرق است و ما به مشکل بتوانیم زندگی را مطابق آنچه که در دنیا مردم دارند، تعریف کنیم چه رسد به آن که آن را تجربه کرده باشیم. شاید این برداشت من غلط باشد چون فیلسوف نیستم ولی تجربه من از تاریخ این درک را به من داده است. مدنیت و زندگی جمعی بر پایه نیاز استوار است و در روابط میان اقوام، دیگران نه به موقعیت ژئوپلیتیکی ما و نه به اقتصاد برتر ما و نه به تخصص و دانش بر تر ما

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

نیاز داشته و ما برای آنها موجودات اضافی بوده ایم و مزاحم، با موجودات اضافی برخورد ها متناسب با توان ها صورت گرفته از سوزاندن و نابود کردن تا بگوشه ای دور انداختن. خوب نگاه ها در سیاست و قدرت مطرح درین سرزمین، انسانی نبوده و نیست بلکه نگاهها زور مدارانه و انحصار گرایانه است.

اگر برای تفاوت و تناقض میان شعار و عمل در سیاست افغانی و یا بی باوری به آنچه که گفته می شود دهها مثال وجود داشته باشد، شاه مثال آن فاجعه افشار است، آنچه که در افشار رخ داد نه با دین و شریعت و اسلام که جان و روح اساسنامه ها و گفتارها و گلو پاره کردنهای گروههای عامل فاجعه را تشکیل می داد سازگار است؛ و نه با انسانیت که این ها خود را بهترین های جامعه انسانی می دانند و نه با افغانیتی که غیرت آن را تا حد جنون بالا می برند و نه با وحدت ملی که چماق مرگ آفرین هر حاکم خود کامه و دیکتاتور بر فرق آزادی خواهی و حق طلبی بوده است. گلوی شیر خواری را دریدن و شیر خواره دیگری را گلوله و باروت چشاندن در قاموس کدام یک از موارد یاد شده است؟

2- دخالت و نقش گروهها و افرادی که خود را زعمای دینی و سیاسی هزاره قالب کرده اند و همه چیز شان هم از هزاره است، درس دیگری است که ما هنوز از افشار نیاموخته ایم، ما اگر از

مزارى و بازخوانى هويت گم شده

خصوصت اين چهره ها با مزارى و خدمت شان به قاتلان مزارى چه از نوع مجاهدينى و چه از جنس طالبانى اش چشم پوشى كنيم و فرض كنيم كه عامل اصلى رقابت و حسادت شخصى و احيانا احساس جفا شدن در حق شان بوده ولى شراكت اينها در فاجعه افشار هبچ توجهي ندارد، بخصوص زماني كه عمق فاجعه نيز روشن شد ولى اينها فتواي هردو در آتش است صادر كرد و قاتلين افشار و مقتولين را در يك ردیف قرار دادند.

درسى كه بايد آموخت اين است كه هميشه در آستين هزاره مار هاى زهر دارى پرورش يا فته اند كه در گاه نا توانى اش نيش زده است و پس از كشتن هزاره بر سر گورش خيرات خور بقايای هزارد بوده اند و به ياد مرده هزاره شكم هارا پر کرده اند، اى كاش همين قدر بلكه قاتلان هزاره در طول تاريخ براى وارثانش مقدس شده اند.

ما براى اينكه باز گزيده نشويم و باز بر مرده ما ديگران نرقصند و باز هستى زندگان مارا به ياد مردگان ما قاتلين ما به يغما نبرند، نياز داريم تا به حوادثي مثل افشار درست باندشيم و از کنار آن ساده نگذريم. ما نبايد همه گناه را به گردن ديگران بياندايم، به شركاى آنها كه از ما بودند و هنوز هم در ميان ما مقدس تر از پيش هستند، نيزنگاهي داشته باشيم، قصه اين عده به كشتار مردم افشار و غارت

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

هستی شان خاتمه نمی یابد بلکه اینها بقدر کافی اسناد برای دیگران جهت تحریف تاریخ و متهم ساختن هزاره و برای همیشه دوسیه دار بودن او را نیز داده اند، خاطره ای درین رابطه برای تان دارم؛ در اوایل نظام پسا طالبان، یک بورد پالیسی در ارگ بود که جمعا 25 نفر می شدیم و من تنها هزاره ی عضو آن بودم، روزی هفته نامه وطندار که سیامک هروی، معاون فعلی سخنگوی رییس جمهور، مدیر مسؤل آن بود و از بودجه ارگ تمویل می شد، کاریکاتوری نشر کرده بود که نشان می داد آقای محقق بر سر انسانی میخ می کوبد. من پرسیدم آیا از نظر حقوقی سندی در باره دارید که محقق چنین کرده؟ گفتند بحث ما شخص محقق نیست! گفتم پس منظور تان هزاره است و چون محقق یک چهره شاخص هزاره است، هدف گرفته اید؟ بحث میان ما طولانی شد و ساعتها دوام کرد و من از آن بورد برآمدم و نخواستم در جمعی که به مردم دوسیه می سازند قرار داشته باشم. چیزی که برایم درین ماجرا جالب بود و درس عبرت اینکه آنها هر اتهامی را مستند می کردند به سخنان و نوشته هایی که توسط مردم خود ما ولی شرکای قاتلین افشار گفته و نوشته و در جراید شان نشر شده بود. این درس برای من مهم بود و بعدها در جریان رقابت انتخاباتی ریاست جمهوری میان محقق و خلیلی این نکته را بار ها یاد آور شدم تا

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

در جراید شان سند علیه مردم ما ندهند، گفتم شاید امروز اتهام بستن به یک دیگر نفع شخصی داشته باشد ولی سالهای بعد سند تاریخی علیه مردم می شود، خوب چقدر این تلاشها تاثیر داشت نمی دانم فقط می دانم که نشریه "انتخاب" در چند شماره اش بد نویسی کرد.

3- سومین درس از فاجعه افشار به نظر من این است که این فاجعه یک هشدار جدی برای همیشه است؛ بدین معنی که در افغانستان هر چیزی ممکن است اتفاق بیافتد، هرین سر زمین معیاری نیست و در هر تحولی که خود غیر قابل پیش بینی است، صدها حادثه غیر منتظره به وقوع می پیوندد، پس ما باید برای تکرار نشدن فجایعی مثل افشار اندیشه داشته باشیم و قدمهای خود را سنجیده بر داریم، گاهی تند و گاهی کند رفتنهای ما برای ما خطر ناک است، در سرزمینی که هیچ معیاری برای سیاست نیست، بازی های سیاسی آلوده با افراط و تفریط مرگ آفرین است، ما نباید پیش پای این باشیم و منافع شخصی روز سره را بر سرنوشت دراز مدت جمعی ترجیح دهیم، گرچه دشوار است که بازی گران سیاسی ما خود را از ترجیح منافع شخصی بر منافع جمعی روی گردان سازیم ولی معقول است که توقع داشته باشیم در پیروی از منافع شخصی شان احتیاط کنند و تا سر حد انهدام

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

جامعه هزاره پیش نروند. برای مدعیان پر طمطراق وراثت مزاری، مزاری شدن و مثل او عمل کردن نا ممکن است ولی حد اقل کمی نزدیک به اوباشند، بقول علی(ع) که به یکی از والی هایش می گوید که مثل من نمی شوید ولی حد اقل مرا در راه و روشی که دارم کمک کنید.

روزی آقای بشردوست در شورا جنجال داشت و با قانونی بحث می کرد، از یک دید حرف قانونی و از دید دیگر حرف بشردوست درست بود، در بیرون تالار برای بشر دوست گفتم: داکتر صاحب از جهتی شما و از جهتی رییس مجلس درست می گفتید و شما به حیث یک داکتر نباید فکر کنید که مطلقا درست می گوید و جنجال کنید، کمی مکث کرد و گفت درست می گویی ولی افغانستان به فرمل برابر نیست! در سرزمینی که هیچ فرملی در آن کامیاب نیست و فرمل ها از آسمانی تا زمینی فاجعه خلق کرده، خیلی باید دقیق بود و سنجش کرد تا تاریخ تکرار نشود، ما اگر از تاریخ عبرت می گرفتیم به این روزگار گرفتار نبودیم؛ قبول کنیم که اگر تصفیه قومی و غصب اراضی ما در قندهار و هلمند توسط دوست محمد خان را مایه عبرت قرار می دادیم، داستان عبدالرحمن تکرار نمی شد و از نسل کشی و برده گرفتن عبدالرحمن درس می گرفتیم، در رکاب کسانی که نادر خان را بر

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

حکومت آوردند، سربازی نمی کردیم تا مجبور شویم منفز سیاه و فاشیستی او را با گلوله تهی کنیم و خود بر برچه های جلادان بیرق شویم، اگر از این حوادث درس می گرفتیم گرفتار مالیه ها و حواله های ظالم شاه که انهدام سیستماتیک و خاموش هزاره ها بود نمی گردیدیم، در زمان شاه حتی مردن هزاره بالای هزاره جریمه داشت و برای سلطنت عاید، مرده پولی را شاید کهن سالان ما به یاد داشته باشند، شاخ پولی، مالیه مواشی، مالیه اراضی، مالیه و حواله روغن زرد که منجر به قیام گاو سوار شد و کوچی و دیگر رفتارهایی که بنیان زندگی را از هزاره گرفت و این بود که هزاره چون کرم در خاک می لرنید و لقمه نان جوین آلوده با خون ترک های دستان زحمت کشیده اش قورت می داد و از بابت زنده بودنش شکر گذار خدا و شاه، سایه خدا و حاکم سایه شاه و ارباب، سایه حاکم و داروغه سایه ارباب و برکت دعای آغا و ملا؛ سایه های صاحب دین و شریعت بودیم و این همه سایه بر سر او تاز و پیودش را با تاریکی گره زده بود و روشنایی و وحشتی بود قیامت سار و تا هنوز هم هزاره کمتر توانسته از سایه ها بگریزد. هنوز هم عبرت گیر نیستیم و رنه تکرار سیه روزیهای طالبان و محرومیت های مدرن فعلی اتفاقی و از سر حادثه نیست.

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

ما در قبال سر گذشت مردم خود سه نوع مسؤولیت داریم؛ اول اینکه حوادث را ثبت و به تاریخ تبدیل کنیم ورنه دیگران وارونه خواهند نوشت، تاریخ مقاومت مردم ما نا نوشته مانده و راهی را که مزاری گشود، بر اثر سیلاب و ریزش سنگ و خاک و خاشاک از بین می رود، مزاری بعد از یک و نیم قرن انهدام هویت هزاره به احیای آن همت گشود و این همت همراه بود با مقاومت غرب کابل و مقاومت‌های پس از آن در نقاط مختلف. اسناد این مقاومت ها در سینه ها حک شده ولی هنوز کسی نکوشیده تا از سینه ها برون جهد و در دست نسل‌های بعد قرار گیرد. دوم؛ ما باید تاریخ مقاومت و یا تاریخ باز یافت هویت خود را تحلیل کنیم و با شناخت مثبتها منفی ها تجربه راه قرار دهیم و سوم؛ با استفاده از تجربه تاریخ رنگین باخون عزیزان خود و رهبر خود، راه آینده را ترسیم نماییم.

4- التیام زخم افشار در چیست؟؛ افشار زخمی است که با فروشدن خنجر هایی که دشنه داران آن مشخص است در کبد و در جگر هزاره 19 سال پیش ایجاد و تا هنوز و تا همیشه دردناک و خونین خواهد بود، با این زخم و این درد چه کنیم؟ ما نمی توانیم جگر خود را بریده دور بیاندازیم و نمی توانیم فراموشش کنیم چون زخم هر لحظه سر باز می کند و دردی ایجاد، برای

مزاری و بازخوانی هویت گم شده

همیشه درد کشیدن هم کشنده است، نظر شخصی من این است
و آن را برای طرح یک گفتمان عرض می کنم تا در نتیجه یک
گفتمان درون قومی به درمانی درست و کار ساز برسیم. به نظر من
عوامل و عناصر خلق کننده فاجعه باید بر سر گور شهدای افشار آمده
از قربانیان فاجعه معذرت بخواهند و اقرار کنند که اشتباه کرده اند.
مشکل این است که درین سرزمین هیچ گاه مجرمین از کرده خود
پشیمان نیستند و از قربانی عذر نمی خواهند، در چانه زنی های
سیاسی با بازی گران سیاسی به اشتباه شان اذعان می کنند ولی از
مردم که قربانیان اصلی هستند، عذر نمی خواهند، می کوشند کرده
خود را به گردن دیگران اندازند. زمانی که آقای قانونی برای
ریاست مجلس نمایندگان در دور پیش چانه می زد، از منزل پنجم
هتل انتر کنتینانتال، طرف افشار، پرده را بالا زده به ما افشار را
نشان می داد که جنایت سیاف است، ما برایش گفتیم که گذشته
بد از جمله افشار بیشتر از اینکه مربوط به سیاف باشد مربوط به
شما است چون امر شما بودید و این بحث ها را با دیگران شان هم
کرده ایم و می کنیم تا به جایی برسیم که می خواهیم انیام زخم
شود. آن طرف استاد محقق تنها چند ساعت بعد از آخرین جلسه
مشترک همه ما که تصمیم همگی چیزی بود که آقای محقق
خلاف آن را عمل کرد و مرا در جریان قرار داد که با سیاف توافق

مزاری وبازخوانی هویت گم شده

کرده وکرزی هم گفته وقتی پشتونی مثل سیاف با هزاره ای مثل محقق توافق می کند دیگر ما چه می خواهیم وازمن خواست درین توافق وی را حمایت کنیم که گفتم خودت را آری ولی سیاف رانه . چون برای من هنوز این مسئله باقی است که حتی از عدخواهی هم دریغ شده ولی شاید برای ایشان نشانه هایی بوده که در جهت التیام زخم ما کمک می شود. پس از زمانی که ربانی و همراهانش پس از سقوط کابل به مزار آمده بودند، من آنجا بودم و لحظه ای که وارد حرم رهبر شهید می شدم و سلام نامه حرم را می خواندند هم بودم، خواندن با صدای بلند از زبان ربانی که خدا لعنت کند قاتلین تورا وکسانی را که به تو ظلم کردند و به تو خیانت کردند و با تو جنگیدند، برای من دوام گفتگو با این حلقه قابل قبول بود و برای زخم فاجعه افشار هم یک چنین شهادتی ضرور است ورنه این زخم هر لحظه هزاره زخم رسیده را نا راحت می کند.

در انتخابات ریاست جمهوری آقای اشرف غنی هم توقع جدی داشت تا با وی همکاری کنیم، ما از همه بحثهای دیگرش گذشتیم و گفتیم به نظر شما کار عبدالرحمن با هزاره چگونه بوده؟ گفت بسیار کار بد و اشتباه و ظالمانه و غیر انسانی. گفتیم پس همین را در یک کنفرانس مطبوعاتی بگوی و بیحیث یک روشنفکر و سیاست

مزارى وبازخوانى هويت گم شده

مدار پشتون از هزاره ها معذرت بخواه، چون در تاريخ هيچ پشتونى حتى حاضر نشده بگويد عبدالرحمن اشتباه كرد، ما هم در كنارت مى ايستيم، عذر خواهى از قربانى و پذيرفتن اشتباه حق انسانى، عقلاى، شرعى و عرف بين المللى است. وى براى سه روز معذرت خواست ولى سه روزش به روزها انجاميد و سر انجام هم گفت اين كار را نمى تواند چون قوش ناراحت مى شود و ما هم گفتيم كه قوم ما هم از ايستادن در كنار كسى حتى حاضر نيست بگويد يك امير پشتون تبار مربوط به يك و نيم قرن قبل اشتباه كرده در حالى كه به جنايتش اذعان دارد، ناراحت مى شود.

چانه زنى هاى سياسى صورت مى گيرد و ضرورت و نياز، وجود روابط را اقتضا مى كند ولى زخم درونى افشار فراموش نمى شود و بارها اين موضوع در جريان انتخابات رياست مجلس نمايندگان و ريا انتخابات رياست جمهورى مطرح شده و در جريان ائتلاف هاى سياسى هم شايد مطرح شده باشد، اميد وارم تا سال آينده شاهد آن باشيم كه بر سر قبور شهداى افشار از اين قربانيان مظلوم تاريخ عذر خواسته شود و راه اعتماد سازى باز گردد و مردمان ما دل هاى شان از كدورت خيالى گردد.

كابل - 19 دلو 1390



در شب تاریک تنهای ما

چشم شب بیدار تو فانوس بود

عقدہ تاریخ صرماخ لاریدر!

در گلویت سالها مهبوس بود

سکه ز ضمیر که در دل داشت

کهنه بود و ضرب دقیا نوس بود

تا تو بودی در صهار آهنیغ!

دشمن از تسفیر ما مایوس بود